

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU\_228406**

UNIVERSAL  
LIBRARY







# داستان بزرگ جهر حکیم

تالیف

پروفسور آرتور کریستن سن دانمارکی

**Professeur Arthur Christensen**

ترجمه

آقای میرزا عبدالحسین خان میکرده

ضمیمه مجله مهر از شماره ۶ تا شماره ۱۲ سال اول

خرداد ۱۳۱۳

مطبعه مهر



# داستان بزرجمهر حکیم

نگارش پرفسور آرتور کریس تنسن دانمارکی

ترجمه عبدالحمین میکده

(Professeur Arthur Christensen)

بزرجمهر حکیم شخص معما مانند و مرموزی است. ادبیات عرب و ایران از اشارات نسبت باین وزیر معروف شهریار بزرگ ساسانی خسرو اول انوشیروان (۵۷۸-۵۳۱ بعد از میلاد) مملو می باشد و در هر مورد عباراتی را که باو انتساب داده اند ذکر شده است. بنظر شرقیان وجود تاریخی بزرجمهر و انوشیروان هر دو یکسان است ولی علماء اخیر غرب را عقیده براین است که او جز شخصی موهوم و کاملاً افسانه ای بیش نیست. با مطالعه در کلیه منابع تاریخ بزرجمهر دو ماخذ پهلوی می یابیم یکی **پند نامک بزرجمهر** و یکی دیگر **ماذیکان چترنگ** (شرح بازی شطرنج)؛

۱- بدلتالی که بعد ایمان خواهد شد استعمال کلمه بزرجمهر را که ترکیبی عربی و

فارسی است بر «**وزرگ مِهر**» که ترکیب پهلوی آن است ترجیح می دهیم.

۲- نولدکه، Noldke، در ترجمه: تاریخ ایرانیان و اعراب در زمان ساسانیان، طبری، صفحه ۲۵۱ حاشیه اول.

۳- پند نامک **وزرگ مِهر بختگان** یا **یادگار وزرگ مِهر** بوسیله پشوتن سنجانا بعنوان کتب شایگان (در بمبئی - ۱۸۸۵) طبع شده و در متون پهلوی جاماسپ ازانه در بمبئی در سنه ۱۹۱۳ صفحه ۸۵ و بعد انتشار یافته است.

تقسیم بندی ها در دو چاپ مذکور مختلف است. بند های اول تا ۱۲۰ در طبع پشوتن سنجانا با بند های اول تا ۱۳۴ نسخه جاماسپ ازانه تطبیق می کنند ولی نسخه که جاماسپ ازانه طبع نموده و دارای بعضی قسمتهاست (بند های ۲۳۵ الی ۱۶۹) که در نسخه مطبوع پشوتن یافت نمی شود. خانده آن که بابت های ۱۲۱ الی ۱۶۹ نسخه مطبوع پشوتن تطبیق می کند یافت نمی شود. مقدمه (بند اول نسخه پشوتن که بابت اول الی چهارم نسخه جاماسپ ازانه مطابق است) بوسیله فریدریخ مولر در مجلد ثانی مجله ویژه راجع بصایح شرق

WZKM (Wiener Zeitschrift für die kunden des Morgenlandes)

صفحه ۵۶ ترجمه و طبع شده است.

۴- ماذیکان شطرنج در گنج شایگان پشوتن سنجانا و در متون پهلوی جاماسپ

ازانه، صفحه ۱۱۵ طبع و در مجله اکادمی امپراطوری علوم شهرسز پارس-بورگ در سنه ۱۸۸۷ صفحه ۴۲۷ بوسیله زالمان نقل شده است.

برای تشریح و تبیین مأخذ ثانوی اساس و خلاصه آن ذیلاً نقل میشود:  
**دیوسرم** (Dewsarm) «رای» پادشاه‌هند یکی از خدمتگزاران خود را  
با هدایا و تحف و من‌جمه یک‌دستگاه شطرنج که بازی کردن آنرا در خارج از  
هندوستان کسی نمی‌دانسته است نزد انوشیروان می‌فرستد .

فرستاده نامه از طرف رای هند با انوشیروان تقدیم می‌کند که بموجب  
آن پادشاه هند بیان چگونگی این بازی را از علماء و دانشمندان انوشیروان  
سؤال نموده و اظهار داشته بود که اگر آنها قادر بکشف چگونگی آن  
نشوند انوشیروان باید خراجگزار رای هند شود . انوشیروان سه روز «زمان»  
مهلت خواست و علماء ایران زمین عبت بکشف معما پرداختند تا اینکه روز  
سوم وزرگ مهر بختگان (یسر بختگان) حاضر شد و اظهار داشت که علاوه  
بر کشف و بیان چگونگی شطرنج یک نوع بازی دیگری اختراع نموده است  
که بفرستاده «رای» هند خواهد داد و او باید حل آنرا از دانشمندان کشور  
خود طلب نماید و الا مضاعف خراجی که از پادشاه ایران زمین تقاضا نموده  
است باید بپردازد . - فردای آنروز وزرگ مهر بازی شطرنج را بیان نمود و  
دوازده مرتبه آن بازی را از فرستاده پادشاه هند برد . - بعد ازین وزرگ مهر  
بدربار دیوسرم رای هند فرستاده شد و علاوه بر همه نوع اشیاء گرانها و هدایای  
قیمتی بازی اختراعی خود را که «نیواردشیر» (Neu Ardshir) نام نهاده  
بود و اینک بطور کلی نرد می‌نامند ؛ رای‌هند تقدیم نمود .

پادشاه چهارده روز مهلت خواست تا با دانشمندان مشورت نماید ولی  
چون کسی قادر بفهم چگونگی آن نشد ضعف خراج را به وزرگ مهر  
پرداخت و او را با تحف گرانها و اعزاز و احترام بایران روانه نمود .

پند نامک و زرگ مهر دارای مقدمه ایست که در آن نویسنده خود را  
وزرگ مهر بختگان «بزرگ فرمدار» وزیر اعظم ایران زمین می‌نامد و ضمناً  
معلوم می‌داند که آنرا باهر خسرو انوشیروان نوشته است . این کتاب عبارت  
است از پند های اخلاقی و مذهبی که بطور مکالمه بین دونفر بعمل می‌آید و  
با بیاناتی مبنی بر سرنوست و تقدیر و بی‌تابی حیات انسانی ختم می‌شود .

اینک بشرح و بیان و منابع و مأخذ عربی و فارسی می‌پردازیم . تاریخ  
بزرگمهر را بطور موجز و منظم تعالی (وفات در ۱۰۳۸ میلادی برابر ۴۲۹  
هجری) نقل نموده و فردوسی نیز تاریخ مذکور را با تفصیلاتی قدری ملالت‌آور  
در شاهنامه روایت کرده است . (تاریخ وفات فردوسی تقریباً در حدود ۱۰۲۰  
میلادی - ۴۱۱ هجری)

ذیلاً بعضی از قسمتهای تعالی را عیناً ترجمه و نقل می‌کنیم:  
«ایرانیان حکایت می‌کنند که شبی انوشیروان خواب دید که در جامی  
زرین شراب می‌نوشد و خنزیری نیز پوزه خود را در آن جام نهاده و با او

۱۰ - «غرر اخبار ملوک العرس و سیرهم» التعالی را زوننبرک ترجمه و طبع نموده است  
(پاریس ۱۹۰۰) صفحه ۱۹۹ و مابعد.

شزاب می نوشد. صبح شاه از موبدان معنی خواب را خواستار شد ولی چون هیچیک قادر به تعبیر آن نشدند شاه به تقاضای خود حکم کرد کسی را طلب کنند که تعبیر آن خواب تواند کرد.

یکی از تقاضا داخل مکتب یکی از موبدان شد و معنی خواب را از او استفتاء نمود. مؤدب نیز چون سایرین قادر بتعبیر خواب نشد. یکی از شاگردان او که جوانی بود موسوم به بزرجمهر برخاست و گفت:

ای استاد من معنی آن خواب توانم کرد.

مؤدب او را بشدت ملامت نمود و گفت: میخواهی غوره نشده مویزشوی. مردی که برای پیدا کردن خوابگر از آمده بود بمؤدب گفت: نمی توان انکار کرد که خدا میتواند بچنین طفلی قدرت فهم اعطا کند. مؤدب بطفل رو نمود و گفت آنچه میدانی بگوی.

بزرجمهر جواب داد که خواب را در حضور شاه خواهم گذاشت. تقاضای شاه جواترا بدربار برد و چگونگی امر را باطلاع شاه رساند. انوشیروان او را احضار نمود و دید که از سیمای او نور کیاست و فطانت می درخشد و باو گفت آیا توئی که قادر بتعبیر خواب هستی؟

بزرجمهر جواب داد بلی، چون انوشیروان باو امر بتعبیر خواب داد بزرجمهر گفت خواب فقط در حضور شاه تعبیر خواهد شد. شاه چون تمام حضار را روانه نمود بزرجمهر گفت در بین زنان و کنیزان مردی است که در عشرت با یکی از آنها با تو شرکت دارد. شاه گفت مایام دلیلی برای گفتارت بیاوری. بزرجمهر گفت باید امر دهی کلیه زنان و کنیزانی که در سراها و خانه های سلطنتی هستند بیایند و از مقابل ما بگذرند. چون بحکم انوشیروان تمام زنان از برابر او گذشتند بدون اینکه از مراد او مطاع شوند بزرجمهر گفت باید امر کنی که جمگی برهنه از برابرت بگذرند. انوشیروان امر داد که زنان لخت شده و از برابرش بگذرند. شاه را زنی بود از نژاد سلطنتی که جوانی را دوست میداشت و او را چنان بکسوت کنیزکان آراسته بود که گفتی از کنیزان اوست. وقتی که زنان و کنیزان برهنه شدند تا از برابر شاه بگذرند نوبت بانجوان رسید سخت دچار ترس و وحشت شد. انوشیروان دریافت که او مرد بوده، بهلاکت او و مجبویه اش فرمان داد. از هوش و فراست بزرجمهر در شگفتی شد و هر چند بزرجمهر جوان بود او را جرء محارم مخصوص در آورد. خداوند چنان فراستی ببزرجمهر داد که وحید عصر خود شد.

آنگاه ثعلبی تاریخ بازی شطرنج و بازی نرد را که قبلا از کتاب بهاوی آموخیم ذکر می کند و بعد از بیان چندین موضوع و مطالب دیگر بتاریخ بزرجمهر عطف کرده و چنین مینویسد:

وقتی که انوشیروان نسبت به بزرجمهر خشمگین شد باو امر نمود برای سکونت خود محلی انتخاب کند که آنرا نه در زمستان تغییر دهد و نه در

تابستان و غذائی اختیار کند که هیچگاه تبدیلی نکند و لباسی بگزیند که هیچوقت عوض نکند .

بزرجمهر برای سکونت خود سرداب اختیار نمود زیرا که در تابستان سرد و در زمستان گرم است . برای طعام شیر انتخاب نمود زیرا هم غذاست و هم آب و هم غذای کودکان است و هم غذای پیران ، و برای پوستین لباس برگزید ، زیرا در زمستان آنرا از روی و در تابستان از پشت می پوشد . ایام محنت بطول انجامید تا بزرجمهر نابینا شد .

قیصر صندوق کوچکی مقفل و مختم برای انوشیروان فرستاد و پیغام داد اگر فرستاده من محتوی صندوق را بگوئی ملتزم میشوم که خراج بیردازم و الا خراج نخواهم پرداخت . انوشیروان از مردم باکیاست دربار حل معما را خواستار شد ولی هیچیک قادر بجواب و تعبیر معما نشدند . شاه چون دانست که فقط بزرجمهر است که با وجود نابینائی قادر بحل معماست امر برهائی اودادو فرمود او را بحمام ببرد و لباس وزارتی که سابقاً می پوشید بیوشانندش و او را بیارگاه بیاورند . فرمان شاه اجرا شد و بزرجمهر بیارگاه آمد . شاه او را با احترام و تقرب پذیرفت و با طلب معذرت با او از صندوق صحبت کرد و سر محتوی آنرا از او خواست . بزرجمهر برای جواب يك شب مهات خواست و فردا براسب سوار شد و بدو نفر از خدمتگزارانش امر داد که جاوی او بروند و اولین کسی را در راه می بینند با او بگویند . زنی عبور نمود و بزرجمهر از او پرسید آیا دوشیزه است یا شوهر کرده است . جواب داد که دوشیزه است . بزرجمهر براهی را که میرفت ادامه داد و زنی دیگر رسید . از او سؤال کرد آیا شوهری دارد یا نه زن جواب داد که شوهری دارد پرسید اولاد دارد زن جواب داد خیر . بزرجمهر براه افتاد وزن تالی که از پهلوی بزرجمهر گذشت جواب داد اولاد دارد . -

بزرجمهر راه قصر پیش گرفت و حضور انوشیروان رفت و تقاضا کرد که فرستاده قیصر را احضار و صندوق مهور را بیاورند . چون فرستاده قیصر آمد بزرجمهر گفت که در این صندوق سه مروارید است که یکی نسفته یکی نیم سفته و یکی سفته است . چون صندوق را باز نمودند چنانکه بزرجمهر گفته بود سه مروارید یافتند .

انوشیروان از هوش بزرجمهر متحیر شد ، از خشمی که با او آورده بود بشیمان گشت و آنرا بمشیت و اراده خدا مربوط دانست . فرستاده قیصر از طرف صاحب خود ملتزم بیرداخت خراج شد . نام بزرجمهر دیگر در تاریخ تعاللی یافت نمی شود ، ولی داستان دیگری نیز در همان کتاب موجود است که بتحقیقات ما ارتباط دارد

هرمزد ۱ خواست برز مهر ( Burz i tr ) و وهران آذرماهان (Verhran Adurmahān) را که هردو از ارکان دولت انوشیروان بودند بقتل رساند. پس برز مهر را احضار نمود و درخفیه باو گفت که بقتل وهران آذرماهان مصمم هستم ولی مایلم که این امر در نتیجهٔ محکومیت او بجنایت یا گناهی اجرا شود. اینک اگر تو در برابر بزرگان ملک بر تقصیر و استحقاق او بمرگ گواهی دهی بر حیات بخشش آورم و بر رفعت قدرت بیفزایم .

برز مهر جواب داد: چگونه از امتثال فرمان شاه سرتوانم بیچید  
هرمزد پس از این امر بتشکیل مجلس خاصی از بزرگان داد و برز مهر و وهران را نیز آنجا خواند. هرمزد روی به برز مهر نمود و سؤال کرد راجع به وهران چه سخنی داری. برز مهر که مرادشاه را میدانست و قطع داشت او را بعد از وهران خواهد کشت بی پرده زبان برگشاد و با کمال جسارت گفت: من تصدیق می کنم که او گناهکار و شایستهٔ اعدام است و وهران روی به برز مهر کرد و گفت: ای برادر من از من چه گناهی دیدی که مرا شایستهٔ چنین مجازاتی دانستی؟ برز مهر در جوابش گفت: روزی که شاه انوشیروان با ما مشورت کرد که آیا مصلحت است مملکت را بتر کزاده ( مادر هرمز دختر خاقان ترک بود. مترجم ) یعنی هرمزد بدهد ما جملگی او را بنصب دیگری اشارت کردیم ولی تو چون با سلطنت هرمزد موافقت کردی اینک شایستهٔ چنین عقوبتی می باشی . - هرمزد از شنیدن این بیانات سخت خجل شد و چشم بر زمین انداخت. وقتی که نوراختامه یافت هرمزد بدستگیری آن دو فرمان داد و برز مهر را بقتل رساند. و وهران که بمحکومیت خویش نیز واقف بود بخود گفت قبل از مرگ می خواهم ازین پادشاه ظالم و خونخوار انتقامی بکشم که تا ابد او را مغموم و اندوهگین بدارد بنا براین بهرمزد پیغامی فرستاد و پس از تذکار عال و جهانی که باید موجب حق شناسی و وفاداری او نسبت بشاه باشد و پس از بیان دلائلی که باید جان شاه در امان بماند تقاضا نمود که رائی سودمند و مطلبی مفید دارد که در صورت اجازه باید بشاه عرض کند. چون هرمزد باو اجازهٔ ملاقات و صحبت داد. و وهران گفت :

پادشاه در دفاتر محرمانه دربار جمعه ایست زرین که بمهر یدرت مهور است . مقتضی است از محتویات آن آگاهی یابی تا از آتیه ات وقوف حاصل کنی . هرمزد امر داد جمعه را آوردند و باز کردند و پارچهٔ زربفتی یافتند که بخت انوشیروان سطور ذیل بر آن نوشته شده بود :

اختر شماران و ستاره شناسانی که در پیش گوئی حوادث و سیر کواکب گفتارشان معتبر است متفقاً تأیید نمودند که پسر من هرمزد پس از من بعد

۱ - هرمزد چهارم ( ۵۷۸-۵۹۰ ) بعد از میلاد ) پسر و جانشین خسرو اول

انوشیروان است .

از یازده سال و نه ماه سلطنتش طعمه شورش خواهد شد و شورشیان او را از سلطنت عزل و نابینا خواهند کرد. ویس از آن او را خواهند گشت .

وقتی که هرمزد سطوری را که پدرش نوشته بود دید دنیا در نظرش تار شد و غم و اندوه بر روحش تسلط یافت .

و در آن که با مرشاه بزدان برگشت گفت: تر کزاده را در جالتی گذاشتم که تمام عمرش در بینوائی و تشویش بگذرد .

وقتی که شب سیاه دامن خود را بر روی کیتی گسترد هرمزد امر بقتل و در آن داد ولی هر نمود از وجد و نشاط چشم پوشید خواب بر او ناگوار شد و روز در نظرش تیره و تار می نمود .

فردوسی چون تعالی داستان را با خواب انوشیروان شروع می کند فرستاده شاه کودکی بنام بزرگمهر در یکی از مدارس مرو می بیند و او را به بازگاه سلطنتی می آورد. در طی مسافت بزرگمهر در سایه درختی بخواب میرود. با پارچه ابریشمین «چادر» روی «سر» خود را مستور میدارد. فرستاده که مواظب حال او بود دید ماری (سیاه - فردوسی) پدیدار شد پارچه ابریشمین را از صورت او فرا کشید و سراپای مرد خفته را بوئید و در بر گهای درختان پنهان شد. فرستاده این پیشلعد را بفال نیک گرفت. و آنرا دلیل عظمت و بزرگی آینده او پنداشت :

( بدل گفت کاین کودن هوشمند بجائی رسد در بلندی بلند )

وقتی که بزرگمهر وارد دربار شد خواب شاه را تعبیر نمود و شاه پیدایش آن خواسته های زیاد و قیمتی باو بخشید و نام او را در « دیوان شاه » در زمره مهبدان و مستشاران خویش امر بنوشتن فرمود . - بعد شاه هفت «بزم» مجلس جشن برای مؤبدان تشکیل میدهد که فردوسی بزیمهای هفت گانه را با تفصیل روایت نموده و حکایت میکند که در هر يك از مجالس هفت گانه بزرگمهر خطابه هائی میخواند که عبارت از جمل و ترکیبات پراکنده و قدری از هم گسسته می باشند .

فردوسی پس از پایان تفصیل مجالس هفتم می گوید :

بر این داستان بر سخن ساختم به مهبود دستور پرداختم  
مفهوم این عبارت این است که فردوسی با ماخذی که مرجع او بوده از منبری که داستان فوق از آن نقل شده منحرف گردیده و سند دیگری را تعقیب می کند. پس از نقل داستان مهبد ۲ و بسیاری از حوادث دیگر فردوسی باز بدستان بزرگمهر مطاب را معطوف می دارد و می گوید روزی حکیم بیارگه شاه نزدیک حاضر شد

۱ - فردوسی کلیه کلمه «مهبد» را بمعنای خیلی مهمی بمفهوم «مستشار سلطنتی

که از طبقه اعداء باشد» استعمال می کند .

۲ - تعالی پس از بیان بازی شطرنج بشرح داستان مهبد می پردازد

و کتابی از حکمت که به بهاوی برای شاه تدوین نموده بود باو تقدیم کرد. همین موضوع باعث مکالمه میگردد یعنی شاه از او سئوالاتی می کند و حکیم بسئوالات او جواب می گوید .

این مکالمه در حقیقت مایه کتاب پندنامک بهاوی میباشد. پس لازیلن داستانی بازی شطرنج فردوسی شرحی می نویسد که روایت ذیل یعنی اختراع بازی شطرنج بموجب فرمان شاهزاده هندی که برادرش را در جنگی کشته بوده است و شرح آنرا بتفصیل ذکر می نماید از منبع دیگری اخذ شده است . فردوسی چون بار دیگری بداستان بزرگمهر می رسد شرح خشم شاه را نسبت باو بیان می کند . علت خشم شاه را نسبت بحکیم که از نظر تعاللی ساقط شده فردوسی چنین آورده است :

شاه با بزرگمهر روزی بشکار رفت و در شکارگاه بخت . مرغی بازوبند مروارید شاه را گسست و مروارید آنرا بخورد. شاه چون از خواب برخاست گمان کرد بزرگمهر مرواریدها را دزدیده و خورده است بر او خشم آورد سیلی بر صورت او نواخت و او را در خانه اش محبوس نمود. بزرگمهر را خویشی بود که از خدمتگزاران محرم « یرستندگان » شاه بشمار میرفت و با حکیم در همان خانه مسکن داشت . حکیم آداب خدمت بشاه را باو می آموخت تا وظیفه اش را که من جمله عبارت از بختن آب گرم بر دست شاه بود با مهارت انجام دهد. انوشیروان از مهارت او در شگفتی ماند و از او پرسید که این مهارت را از کجا آموخته است . چون جوان اظهار داشت که بزرگمهر مرا بدین دانش راه داده است شاه جوان را دو بار نزد بزرگمهر فرستاد باو وعده ها داد باین امید که بزرگمهر از کرده خود پشیمانی اظهار دارد ولی در هر دو نوبت بزرگمهر بشاه پیغام داد که از سر نوشت خود راضی است « که روز من آسان تر از روز شاه »

انوشیروان از جواب بزرگمهر سخت بر آشفت و امر فرمود تا بزرگمهر را در صندوقی آهنین که در داخل آن ییکان و میخ نهاده بودند در اندازند . چون حکیم بفراستاده جدید انوشیروان نیز آخرین جواب خود را اظهار نمود شاه گمان کرد ممکن است روز بدی باو روی کنند بنا براین امر برهائی بزرگمهر داد و او را بیارگاه آوردند ولی بزرگمهر نایبنا شده بود و همواره مورد خشم شاه بود. اینکه موضوع جعبه مهور « درج سر بسته » قیصر روم باعث شد که باز انوشیروان نسبت باو محبت و عنایت خود را اظهار دارد . -

باز قدری دور تر در داستان آخرین جنگ خسرو و انوشیروان با قیصر روم - داستانی که بر طبق مقدمات آن معلوم میشود از منبع جداگانه و مخصوصی اخذ شده است - یکبار دیگر فردوسی اسم بزرگمهر را می بزد . شاه که با لشکر خود در حرکت است بصیغ زیادی پول محتاج میشود و به بزرگمهر امر می دهد که پول از خزانه مازندران بیاورد . بزرگمهر اظهار میکند که بهتر است مقدار لازم پول از

متمولین محل استقرار شود. شاه‌رأی بزرگمهر را میبذیرد و او را به‌مراهی دیگری بنزدیک‌ترین شارسان برای تهیهٔ بول می‌فرستد. - کفشگر متمولی پیشنهاد می‌کند که تمام بول را می‌پردازد بشرط اینکه بزرگمهر برای پسر او شغلی در بین سستاران دولتی و دبیران تهیه نماید.

بزرگمهر پیشنهاد موزه‌دوز را با اطلاع پادشاه میرساند شاه متغییر میشود و امر میکند که بول مرد فرومایه را که باین نیرنگ خواسته است در مقام نجابت‌شغلی برای فرزندش تهیه کند مسترد دارند ۱.

فردوسی چون تعالیمی راجع بیایان زندگانی بزرگمهر سکوت نموده‌است. راجع بقتل دبیران هرمزد جان‌شین خسرو روایت فردوسی را با روایت تعالیمی مختصر اختلافی است.

فردوسی از سه نفر دبیر صحبت میکند و آنها را بدو با اسم **ایزدگشسب و برزمهر و ماه‌آذر** معرفی می‌کند ولی پس از بیان قتل **ایزدگشسب** وقتیکه بدستان آن دو نفر دیگر میرسد یکی از آنها را **سیماه برزین** و دیگری را **ورهران آذر مهان** ۲ مینامد. فردوسی برخلاف تعالیمی از قول **ورهران** اظهار می‌دارد که **سیماه برزین (برزمهر)** شایسته مرگ است زیرا که رای بجان‌شینی هرمزد سلطنت زده است. معهنا سیماه برزین (برزمهر) در اینجا نیز چنانکه در تعالیمی منقول است اولین کسی از آن دو نفر است که شاه بمرگشان فرمان داده‌است. در شرح انتقام ورهران اختلافی بین دو مورخ موجود نیست.

دیندوری (وفات سنه ۸۹۵ میلادی ۲۸۲ هجری) بطور خلاصه می‌گوید ۲ بزرگمهر پسر بختگان؛ بزرگترین حکماء زمان خسرو و انوشیروان بود.

۱- فردوسی کفاش را نمایندهٔ زشت‌ترین طبقات الناس معرفی می‌کند -  
نولد که در صفحه ۲۳۶ طبری حاشیه دوم.

۲- چون برزین صیغهٔ مصغر آمیخته بمحبت از اسمی است که جزء اول آن برزاست احتمال میتوان داد که اسم اصلی این شخص سیماه برزمهر بوده است. ورهران آذر ماهان (ورهران از خانواده آذر ماه) بدون تردید اسم کامل است که ملخص آن بدو ماه‌آذر یا مه‌آذر و آذر ماه است که هر دو شکل مختلف همین اسم میباشد.

۳- طبع کیرگاس صفحه ۷۳ «کان ا کبر علماء عصره بزرجمهر بن البختگان و کان من حکماء العجم و عقلائهم و کان کسری بفضل عالی و زرائه و علماء دهره . -

۴- [بختگان را که در بهاوی عبارت از نام خانوادگی است (یعنی پسر بختگ)

نویسندگان عرب نام شخصی پنداشته‌اند . ]

کتاب موسوم به « نهایت الارب فی اخبار الفرس و العرب » که نام مؤلفش معلوم نیست و با قدری اختلاف همان ترتیب و همان داستان دینوری را تعقیب می کند در این موضوع قدری مفصل تر است. در نسخه خطی که ادوار جورج براون شرح می دهد در صفحات ۱۶۶b الی ۱۶۶b چنین نوشته است: شرح مفصالی در باره بزرگمهر پسر بختگان و وبه شاه پور هر موبدان مؤید و یزدگرد دیربند (رئیس کتاب) که با هفتاد دانشمند دیگر بطور دائم در خدمت شاه بودند. چگونه بزرگمهر در ابتدا طرف توجه شاه شد. امثاله از گفتارهای حکیمانه او در چندین صفحه. ده گفتار جداگانه از سه حکیم سابق الذکر ..

نام حکیم در مروج الذهب مسعودی (وفات تقریباً در سنه ۹۰۶ میلادی) ۳۴۵ هجری) مذکور است. بزرگمهر بختگان در مجاس شور و بحثی که در حضور انوشیروان بعمل آمده بود شرکت کرد. شاه رأی خواست که هم برای بهروزی او سودمند باشد و هم برای بهروزی رعیتش. بزرگمهر در دو اوده جمله دستوری که منظور شاه را تأمین مینمود خلاصه کرد و بامر شاه نصایح بزرگمهر را بحروف رزین نوشتند.

یکبار دیگر خسرو از بزرگمهر پرسید کدام يك از پسرانش شایسته تر برای جانشینی او هستند. حکیم جواب داد هر چند فرزندان را نمی شناسم ولی می توانم بگویم سلطنت کسی راست که دارای طبعی بلند باشد. و با وجود میل به تهذیب نفس از اختلاط با عامه ناسب شدت گریزان باشد، خیر مردم بخواهد، گذشته داشته باشد و ظالم را جزا دهد. کسی که دارای این صفات باشد سزاوار سلطنت است. صفاتی که بزرگمهر بیان می کند صفات انوشیروان است.

داستان دیربندی را که پادشاهی ظالم کشته است مسعودی پنجوی حکایت می کند که اختلاف بسیار زیادی با روایات نمایی و فردوسی دارد. مسعودی مینویسد که خسرو و پرویز بین حکماء ایرانی حکیم می داشت موسوم به بزرگمهر پسر بختگان و این حکیم نفوذ معنوی زیادی در شاه داشت و تمام امور مملکت را اداره می کرد. مسعودی بزرگمهر را چنان معرفی میکند که گوئی از شخصی صحبت است که قبلاً بدو اشاره نرفته است و حال آنکه نام اصالی گواهی میدهد که دو بزرگمهر نام يك شخص واحد است. ازین بحث میتوان چنین نتیجه

۱- ج. براون در Journal of Royal Asiatic Society - ۱۹۰۰ - مجله

انجمن آسیائی همایونی - سال ۱۹۰۰ صفحه ۲۳۲.

۲- ترجمه و طبع باربیه و منار Barbier De Meynard مجلد دوم صفحه ۷-۲۰۵.

گرفت که روایت مسعودی - چنانکه در روایات تعالی و فردوسی نیز معلوم است از همان منبعی که روایت مربوط به بزرگمهر در زمان سلطنت خسرو اول نقل گردیده گرفته نشده است . -

شاهی که در این قسمت از کتاب مسعودی بدو اشارت رفته است پادشاهی نیست که دومورخ سابق الذکر به هرمزد چهارم ملقب نموده اند و منظور همان جانشین او یعنی خسرو دوم ملقب به پرویز می باشد . مسعودی بترتیب ذیل داستان را ادامه می دهد :

پرویز پس از سیزده سال سلطنت نسبت باین وزیر بدگمان شد و چون تصور نمود که او بزندقه و شرارت متمایل است او را محبوس نمود و بدین مضمون نامه باو نوشت :

« ثمره دانش و بینش تو این شد که سزاوار حبس و سرک شوی »

بزرگمهر در جواب چنین نوشت :

« وقتی بخت یار بود از ثمره بینش و دانش بهره می بردم اکنون که بخت برگشته است از ثمره صبر و شکیمائی لذت می برم زیرا که اگر از منافع بسیار محروم شده ام از تحمل سختیهای بسیار نیز رهائی یافته ام . »

این جواب باعث خشم شاه شد ، محبوس را احضار نمود امی داد که دهان و بینی او را شکاف دهند . بزرگمهر بگفتن این جواب اکتفا نمود : من درخور مجازات شدیدتری هستم .

شاه از شنیدن این عبارت سخت بر آشفت و گفت : ای دشمن نابکار بزدان

این چه گفتاریست ؟

وزیر جواب داد که : من در نظر بزرگان و رعایا تو را با صفاتی معرفی کردم که فاقد آنها بودی و برای اینکه دل رعیت با تو باشد ترا با صفاتی آراستم که از آنها محرومی ، اینک ای زیانکارترین و گناهکارترین شاهان وای جنایتکارترین سلاطین بدان که اگر برای بدگمانی مرا هلاک سازی پیمانهای را که بتو داده ام و وابستگی خود را بدین اظهار داشته ام درخواهی شکست . آنوقت کیست که بدادگستری تو اطمینان داشته باشد ، کیست که گفتارت را باور کند یا ترا لایق اطمینان بداند .

پرویز از شدت خشم بپریدن سر او فرمان داد . -

چندین جمله و خطابه و پند راجع بعدالت و انصاف و راجع بمسائل دیگر از بزرگمهر محفوظ نموده اند . پرویز بزودی از هلاکت مستشار و دبیر خود

۱- منظور مانویت یا بیشتر مذهب اباحیت مزدک است .

یشیمان و مغموم شد و «ورهران» پسر «اذرمهان» را که وزیر دوم و رتبت او بعد از بزرگمهر بود بیارگاه احضار نمود.

او از دیدن جسد بزرگمهر بی نهایت اندوهگین شد و چون دریافت که امید بهی مجال مینماید سخت زبان بملامت پرویز برکشاد. شاه او را بیزبلاکت رساند و جسدش را بدجله انداخت.

در همین کتاب مسعودی (مجلد هفتم صفحه ۱۶۴ و بعد) عبارتی از بزرگمهر منقول است.

«ابن الندیم»<sup>۲</sup> در کتاب الفهرست (که در ۹۸۸ میلادی ۳۷۷ هجری تدوین یافته است) جمله از بزرگمهر در مدح کتب و چندین یادداشت کوچک در باب کتابهایی که بحکیم منسوب است ضبط کرده است. بر کتاب «فالیس الرومی» Vectius یا Vettius (در کتاب آقای پروفیسور هر دو کلمه با دو t طبع شده در صورتیکه در الفهرست کلمه دومی با c ضبط شده است. مترجم) باسم الزبرج (؟) ۳ ظاهراً بزرگمهر شرح و تفسیری نوشته است. کتاب دیگری باسم «کتاب مؤید» مهر آذر کشسب بزرگمهر بن البختگان<sup>۴</sup>؛

ابن الندیم مقدمه آنرا ذکر می کند ولی عبارت آن درهم و غیر قابل فهم است. موضوع ظاهراً بحثی است اخلاقی راجع بمشاجره و نفر که یکی بر خطا و دیگری بر صواب است. بالاخره نام بزرگمهر وابسته بکتاب کلیات و دهنک میباشد که بعد بشرح آن می پردازیم.

نظام الملک در سیاست نامه (مدون در سنه ۹۳-۱۰۹۲ میلادی ۴۸۵ هجری) بزرگمهر را وزیر خسرو انوشیروان معرفی می کند و از نصایح سیاسی او نمونه می دهد. در قسمتی دیگر از آن کتاب شرح ذیل منقول است:

۱- در نسخه خطی جنرالریس مجوارین بجز از برس بجزا ریر نوشته شده است. ظاهراً منظور بحرام بن ... و اسم اذرمهان را چون اسم پدر بحران پنداشته اند (بهاوی و رهران) ساقط شده است.

۲- طبع فاوکل صفحه ۱۱

۳- البریدج الرومی - ابن القفطی (طبع لی پرت Lippert صفحه ۲۶۱) که قول ابن الندیم را نقل نموده است

۴- ابن القفطی صفحه ۲۱-۳۱، بجای کلمه مهراد و حسیس بدون تردید باید مهر اذر جشنب خواند. ظاهراً این همان کتابی است که الریحانی تصحیح نموده است. (همان چاپ ۲۰-۱۱۹) (کتاب مهر آذر جشنس (مؤبدان مؤبد؟ یا فرمدار؟) بزرگمهر البختگان که اینطور شروع میشده است:

«انهلم یتنازع الراى متنازعان (الاول) احدهما مخطی والاخر مصیب» یعنی دو نفری که در يك موضوع مباحثه می کنند لابد یکی شان برحق است و دیگری برخطا. مترجم»

۵- طبع شفر صفحه ۱۵۰ و در ترجمه صفحه ۲۲۳.

۶- طبع شفر صفحه ۱۶۳ بعد و در ترجمه صفحه ۲۴۱ و بعد.

\* بزرجمهر را پرسیدند سبب چه بود که پادشاهی آل ساسان ویران گشت و نو تدبیرگران بودی و امروز برای و تدبیر و خرد و دانش تو درجهان نظیری نیست. گفت سبب دو چیز بود یکی آنکه آل ساسان کارهای بزرگ بکارداران خرد و نادان گذاشته بودند و دیگر اهل دانش و خردمندانرا خریداری نکردند و کار با زنان و کودکان گذاشتند و این هر دو را خرد و دانش نباشد و هر آنگاه که کار با زنان و کودکان افتد بدان که پادشاهی از آن خانه بخواهد شد. در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار (تدوین در سال ۱۲۱۶ میلادی برابر ۶۱۲ هجری) دو بار نام بزرجمهر ذکر شده است اول بعنوان بیان کننده وجه تسمیه کلمه جغرافیائی طبرستان، نام او ذکر شده و ثانیاً او را در زمره حکما و فلاسفه طبرستان نام می برد.

پس از غلبه اعراب بزرجمهر بطبرستان فرار کرد. از او پرسیدند چگونه با داشتن مردی چون تو خاندان ساسانیان منقرض شد بزرجمهر جواب داد که: ساسانیان چون در کارهای بزرگ از مردم خرد استعانت می کردند کار بجائی رسید که رسید.

روزی بحکیم گمتند بیا و راجع بقضا و قدر چیزی بگوی حکیم جواب داد: مرا با چنین مبحثی چکار زیرا جز ظاهر چیزی نمی بینم و از آن دریافتم که حقیقت مکتوم است. مردم نادان را در نعمت و داناان را در ذلت می بینم و میدانم که ترتیب و تنظیم امور در اختیار انسانی نیست.

یادداشت مختصری در مجمل التواریخ؛ (تدوین در سنه ۱۱۲۶ میلادی برابر ۵۲۰ هجری) ما را آگاه می سازد که در زمان سلطنت خسرو انوشیروان عدّه از علماء و اطباء و مؤبدان چون بزرجمهر بختگان و برزویه طبیب که کتاب (کلیک و دمنک) و دستور یونان را آورده است مؤبد نرسه و سیماه برزین مجتمع بودند. نویسنده گمنام این کتاب می نویسد که هر مزد ۶ پسر انوشیروان تمام مردان

۱- طبع شفر صفحه ۱۵۹ و در ترجمه صفحه ۲۳۵ و بعد.

۲- ترجمه «براون» صفحه ۳۲ از مطبوعات اوقاف کتب. (ترجمه عین عبارت براون از بنقراست: « بزرجمهر وزیر اعظم انوشیروان عادل که درباره او فردوسی حکایات بسیار آورده است. از آنجمله این که پس از آنکه کور شده بود بخواندن خط قادر بود « مترجم)

۳- ترجمه «براون» صفحه ۸۵ و بعد.

۴- قسمت چهارم از جلد اول صفحه ۴۲۱ و ۳۹۸.

۵- روزنبرک در یادداشت های ادبیات پارسی صفحه ۵۳ شماره ۳۲.

۶- در «ژورنال آسیاتیک» (Journal Asiatique) دوره چهارم مجلد اول صفحه

۴۲۲ و ۳۹۸ و بعد.

گزیدهٔ دربار پلرش را که هنوز زنده بودند بیهانه هائی (ناچیز) بکشت و من -  
جمه ایزدگشسب و ورهران آذرماهان و غیره بهلاکت رسیدند .

در فارس نامه ( تدوین در ابتدای قرن دوازدهم میلادی - قرن هفتم  
هجری ) که نویسندهٔ گمنامش را آقایان لوسترانج و ر. ا. نیکلسون ( R. A. Nicholson  
& G. Le Strange ) این البلخی تشخیص داده اند منقول است که خسرو انوشیروان  
با دبیران و مستشاران خود باحضور بزرگمهر برای جلوگیری از شورش مزدک  
کافرا شور می کرد .

بزرگمهر نیز پهلوان دو داستان مختصری است که سعدالدین و راوینی  
در مرزبان نامه ( تدوین در ۱۲۲۲ و ۱۲۱۰ میلادی برابر ۶۲۲ و ۶۰۷ هجری )  
ذکر نموده که عینا داستان اول و خلاصهٔ داستان دوم نقل میشود ؟ -

بزرگمهر بامداد بخدمت خسرو شتافتی و او را گفتی شب خیز باش نسا  
کامروا باشی . خسرو بحکم آنک بمعاشرت و معاشرت درسماع آغانی و اجتماع  
غوانی شب گذاشته بودی وباماه پیکران تا مطلع آفتاب بر نازبالش تنعم سر نهاده  
از بزرگمهر بسبب این کلمه یارۀ متاثر و متغیر گشتی و این معنی همچون سر -  
زندی دانستی . یکروز خسرو چاکران را بفرمود تا بوقت صبحی که دیدهٔ جهان  
از سیاههٔ ظلمات و سپیدهٔ نور نیم گشوده باشد و بزرگمهر روی بخدمت نهاد  
متنکر وار بروی زنند و بی آسیبی که رسانند جامعهٔ او بستانند . چاکران بحکم  
فرمان رفتند و آن بازی در پردهٔ تاریکی شب با بزرگمهر نمودند . او باز گشت  
و جامعهٔ دیگر بیوشید چون بحضرت آمد برخلاف اوقات گذشته بیگاه ترک شده  
بود . خسرو پرسید که موجب دیر آمدن چیست گفت می آمدم دزدان بر من افتادند  
و جامعهٔ من ببردند من بترتیب جامعهٔ دیگر مشغول شدم . خسرو گفت : نه هر روز  
نصیحت تو این بود که شب خیز باش تا کامروا باشی پس این آفت بتو هم از  
شب خیزی رسید . بزرگمهر بر ارتجال جواب داد که شب خیز دزدان بودند که  
پیش از من برخاستند تا کام ایشان روا شد . خسرو از بداهت گفتار بصواب و  
حضور جواب او خجل و ازم گشت ۲ .

۱- طبع لوسترانج و نیکولسون صفحهٔ ۸۹ - در سایر قسمتهای این کتاب که نامی  
از بزرگمهر برده شده (صفحات ۹۱ و ۹۷) ظاهراً سهوی از طرف نویسنده روی داده  
است. چنانکه در جای دیگری سعی در بیان این اشتباه خواهم نمود نویسنده کلمهٔ وزرگ  
فرمادار (عنوان وزیر اول ساسانیان) را جای نشین اسم خاص وزرگ مهر کرده است.  
۲- دراصل فرانسه این کتاب آقای پروفیسور کریس تنسن ترجمهٔ خلاصه داستانرا  
آورده اند ولی مترجم نقل عین عبارات را ترجیح داد .

۳- مرزبان نامه - از نشریات اوقاف کتب بوسیله آقای میرزا محمد خان قزوینی  
صفحهٔ ۹۲ و بعد .

روزی خسرو با بزرجمهر در بستان سرائی خرامید. بر کنار حوضی بتماشای بطن بنشستند که هر يك بسان زورق سیمین بر روی دریای سیما بگذر می کردند ... خسرو گوهری گرانمایه در دست داشت که هر وقت بدان بازی کردی ... در استغراق آن حالت از دستش در افتاد. بطی بمنقار در گرفت و فرو خورد. بزورجمهر مشاهدت می کرد و پوشیده می داشت تا آن زمان که خسرو از آنجا با خاوت خانه خویش رفت و بزورجمهر باوثاق آمد. خسرو از آن گوهر یاد آورد و معتمدی فرستاد تا بجد بلیغ در آن موضع طلب کرد و نیافت ... بزورجمهر را حاضر کرد و گفت ... چاره این کار چیست. بزورجمهر بحکم آنکه خداوند طالع خود را در آن وقت موبل و نحوس کواکب را بنظر عداوت ناظر (یافت) با خود اندیشه کرد که چون آن بط در میان دوهزار بط مشتبه است اشارتی بیکمی نتوان کرد و اگر مجعلا بگویم در شکم بطن است می ترسم ... بطن بسیار کشته شوند و چون گوهر نیابند خسرو خشم گیرد و مرا بجهل منسوب کند یا بخیانت. امروز در اندیشه بسر برد و هیچ نگفت چندان که اختر اقبال از وبال بیرون آمد ... پس بخدمت خسرو شتافت و گفت ... امروز بپرتو فر پادشاهی در آئینه فراست خویش چنان بینم که آن گوهر در بطن یکی از بطن است ... اگر شهریار بفرماید تا بطی چند را خون بریزند آن گوهر بخونهای ایشان از روزگار باز توان ستند. بحکم فرمان اولین بط را که سر بریدند ... آن گوهر چون يك قطره آب از میان بیرون افتاد. خسرو در آن شگفتی از بزورجمهر پرسید که چرا زودتر نکفتی گفت سعادت طالع را برسبیل مساعدت نمی دیدم.

حمدالله مستوفی قزوینی در تاریخ گزیده (تدوین در سال ۱۳۳۰ میلادی برابر ۷۳۰ هجری) روایت می کند که بزورجمهر حکیم وزیر انوشیروان عادل و اهل مرو بود و قسمتی طولانی از عبارات و کلمات او را نقل می کند. در نزهة القلوب که تألیف همان نویسنده است؟ «درین اکابر و عقلاء که از (مرو) برخاسته اند در عهد اکسره برزویه طبیب و بزورجمهر بختگان و بار بدمطرب» بود. بالاخره یازده توضیحات راجع باحوال و زندگانی بزورجمهر در عبارات حکیمانهای که باونست داده شده و در بسیاری از مؤلفین شرقی متفرق است می توان جمع آوری نمود. در «کتاب المحاسن و المساوی» بیهقی (نیمه اول قرن دهم میلادی برابر قرن چهارم هجری) مذکور است:

۱- چاپ براون (اوقاف کیب سری ۱۴ - اول) صفحه ۷۳ در باب جمل و عبارات بصفحات بعد مراجعه شود.

۲- چاپ لسرنانج صفحه ۱۵۷ ترجمه انگلیسی صفحه ۱۵۴

۳- چاپ شوالی «Schvally» (شهر گیشن ۱۹۰۲) صفحه ۲۰۲. با کتابی بعنوان «المحاسن و الاضداد» که بغلط بجاخط نسبت داده شده چاپ فان و لوتن «van Vloten» صفحه ۷۹ از ترجمه آلمانی رشر صفحه ۶۸ مقابله شود ..

چون بزرگمهر را برای قتل می بردند باو گفتند : تو دردم وایسین این دنیا  
و در نخستین دم دنیای دیگری سخنی بگویی که ترا بدان یاد کنند گفت چه بگویم  
که سخن بسیار است ولی اگر میتوانی کاری نیکو کنی از آن کار دریغ مدار.

از کتاب « افسانه های مفرح » که بسریانی بقلم « برهبروس » ابن العبری  
منوفی بسال ۱۲۸۶ میلادی نوشته شده است قسمت ذیل را از روی ترجمه انگلیسی  
« م . و الیس بوج M. Wallis Budje » نقل می کنیم ؟ -

« چون شاه بر این بزرگمهر خشم گرفت و او را بدار آویخت دخترش بشنید  
بیرون دوید و بی آنکه روی خود بپوشد میان مردان آمد . همین که بیای داوی که  
پدرش را بر آن آویخته بودند روی خود در پرده پوشید . چون شاه از او سب این  
رفتار پرسید جواب داد که او تنها مردی بود که در برابر او از نیوشیدن روی خود  
شرمساری داشتم . »

در کتاب الاذکیاء ابن الجوزی (وفات در ۱۲۰۰ میلادی برابر ۵۹۶ هجری)  
مذکور است :

وقتی خسرو (پرویز) بزرگمهر را کشت خواست دختر او را بجایه نکاح  
آورد . دختر بزرگمهر بمعتمدین شاه گفت : « اگر پادشاه شمارا از حزم بهره ای  
بود زنی را که هنوز شور انتقام جوئیش تخفیف نیافته برای هم آغوشیش انتخاب  
نمی کرد . » میخواند و سایر مورخین دوره اخیر فقط گفته های مورخین پیشین را  
را که مربوط ب بزرگمهر بوده است نقل نموده اند .

راجع بکلمات بزرگمهر چندین مجموعه در زبان فارسی موجود است . حاج  
خلیفه بکتابی اشاره می کند که شامل سؤالات انوشیروان و جوابهای بزرگمهر  
است که بامر امیر سامانی نوح بن منصور (۹۹۶-۹۹۷ میلادی برابر ۳۸۶ تا  
۳۸۷ هجری) بوسیله وزیر او ابن سینا با اسم ظفرنامه از بهلوی بفارسی ترجمه شده  
است . يك کتاب ظفرنامه یافت می شود که شامل کلمات بزرگمهر است و ش - شفر  
Ch. Schefer آنرا در مجلد اول کتاب خود موسوم به « قطعات منتخبه فارسی »  
طبع نموده و تصور نموده است این همان کتابی است که حاج خلیفه ۶ باین اشارت نموده است .

۱- افسانه های مفرح یا حکم و بذله های شرقی تألیف ابن العبری ترجمه « و الیس  
بوج » چاپ لندن ۱۸۹۹ صفحه ۲۴ .

۲- در جوامع الحکایات ولوامع الروایات ابن داستان مسطور است و عین آنرا  
مترجم درضمانم این کتاب نقل نموده است .

۳- ترجمه آلمانی رشر چاپ گالاتا سنه ۱۹۲۵ صفحه ۳۲۷ .

۴- چاپ فلوکل مجلد چهارم صفحه ۱۷۵ نمره ۸۰۱۰ .

۵- Chrestomatie Persane .

۶- شفر (مقدمه صفحه ۳ و ما بعد) تصور می کند که مترجم همان فیلسوف  
معروف ابن سینا (اویسن) یا پدر او که در دربار سامانیان خازن بوده است میباشد .

این تصور بگمان من باین دلیل قابل تردید است که ظفر نامه که شفر طبع نموده کتاب حکم و مواظ است که چنانکه از مقدمه آن مستفاد میشود بزرجمهر بر فرمان خسرو انوشیروان تدوین نموده که پس از پسندیدن فرمان داده است آنرا بزر نویسد. این کتاب ترجمه پندنامک یهلوی نیست بلکه کتابی است اصلاح شده که از مأخذ اصلی چنان دور افتاده است که بجزمت چهار پنج سؤال وجواب آن بایکدیگر تطبیق می کنند. بجای گفت و شنود و مکالمات بهم پیوسته ولی قدری مشوش که در پندنامک یافت می شود ظفر نامه شامل یک سلسله سؤال وجوابهای مجزائی است که دارای هیچ رابطه منطقی نمی باشند. علاوه بر این چنانکه قبلاً دیدیم فردوسی در کتاب شاهنامه قسمتی از پندنامک را نقل نموده که هر چند قطعاً اصلاحاتی در آن شده معهداً با اینکه بزبان شعر است نکات مهم مأخذ اصلی را حتی در ترتیب مواد کاملاً رعایت نموده است.

بطور قطع می توان دانست که مأخذ فردوسی ترجمه عربی پند نامک نبوده و ترجمه فارسی متن یهلوی پندنامک مأخذ مستقیم او بوده است زیرا فردوسی مقداری زیاد لغت و جمله استعمال نموده که از لغات و جمل پندنامک یهلوی است که بصورت کلمات فارسی در آمده اند. در کتاب فردوسی و در کتابی که حاج خلیفه بدان اشاره می کند گفتگو از سؤالاتی است که انوشیروان می کند و جواب هائی که بزرجمهر می دهد ولی در ظفر نامه که شفر انتشار داده است، برخلاف آن دو بزرجمهر شاگردی است که از استاد و مربی خود که نامی از آن نمی برد استفادت می کرده و او جواب می گفته است.

بنا برین باید باور نمود که فردوسی که شاهکار خود را (تقریباً بین سنه ۹۹۵ و ۹۹۹ میلادی برابر ۳۸۵ تا ۳۸۹ هجری) در ممالکتی که در تساط سامانیان بوده فراهم می آورده است، برای تهیه این فصل منبعش ترجمه فارسی ای بوده است که در آن زمان بامر امیر سامانی بوسیله ابن سینا (قطع نظر از آنکه دارندۀ این اسم بزرگ را بشناسیم) ترجمه شده است.

با این مقدمه ظفر نامه که شفر طبع نموده نباید از ابن سینا بیاشد و باید عبارت از افکار تازه باشد که باخاطرات مبهمی که از نسخه اصلی باقی مانده بوده تلفیق داده باشند.

هر چند پندنامک یهلوی را می توان باسانی در اشعار فردوسی شناخت معهداً چنانکه ملاحظه نمودیم پندنامک دچار تغییرات و اصلاحاتی شده است که جالب دقت می باشند. جزئیاتی که باصول مذهب مزدک رابطه داشته ازین رفته و بجای کلیه مطالبی که در پندنامک اختصاص بمذهب زرتشت داشته افکار زاهدانه که مربوط باساس یک مذهبی نیست و جنبه کلی دارد دیده میشود.

جاویدان خرد ابوعلی احمد بن محمد مسکویه (وفات در سنه ۳۰۳ میلادی برابر ۴۲۱ هجری) دارای چندین گفتار از بزرجمهر است که در آن بازیندنامک شناخته می‌شود و در آن چندین شرح و تفصیل از اصل یهلوی آن یافت می‌شود که از نظر فردوسی ساقط شده است ۱.

مجموعه کلمات بزرجمهر که در تاریخ گزیده حمدالله مستوفی موجود است جز نقل ظفرنامه غیراصلی با تغییرات و تصرفات چیزی نیست.

نصایح سیاسی که در یندنامک دیده میشود خیلی کلی و غیر مفهوم می‌باشند. در کتاب فردوسی بزرجمهر بمناسبت بیاناتی که در بزه‌های هفت گانه می‌کند در مورد نصایح سیاسی قدری مفصل تر است. در بزم چهارم مخصوصاً میگوید که طرز رفتار یک پادشاه کامل دلخواه چگونه باید باشد؟. بدیهی است که در این باب فردوسی با آزادی زیاد تری همان منبعی را که از آن مسعودی؛ دوازده دستور بزرجمهر را نقل نموده تعقیب کرده است. طبیعی است که تدبیر سیاسی بزرجمهر است که مورد توجه نظام - الماک که مردی سیاسی بوده واقع گردیده است ۵.

علاوه بر این در ادبیات عرب و ایران مخصوصاً در کتب ادب بسیاری از کلمات منتخب که به بزرجمهر منتسب است بطور متفرق و پراکنده یافت میشود مثلاً در مختصر کتاب البلدان ابن الفقیه چاپ دخویه صفحه ۱۳۱ سطر ۷ و ما بعد و بهقی چاپ کراکته صفحه ۲ سطر ۵ و صفحه ۱۳۱ سطر ۱۵ ( این مطالب در المحاسن والاضداد منسوب به جاحظ در چاپ لیدن صفحه ۳۹۹ نیز هست و جمانه ایست که از یندنامک « گنج شایگان فقره ۹۱ » گرفته شده است) و صفحه ۳۷۲ سطر ۱۱ ( این مطالب باز در المحاسن والاضداد صفحه ۱۷۳ موجود است : کسی که خدا را می‌شناسد از او امر او سر نمی‌یچد - نقل

۱ - مراجعه با ابتدای « گنج شایگان » بشوئن سانجا به صفحه ده و بعد بشود و بیاد داشت انه « Ethé » در « اساس فقه اللفه ایرانی » صفحه ۳۴۶ نیز مراجعه شود .  
۲ - به صفحه ۹۴ همین کتاب مراجعه شود . این قسمت از تاریخ گزیده در مجموعه قطعات ادبی زالمان وشو کوفسکی ( صرف ونحو فارسی صفحه ۴۹ و ۴۸ ) طبع شده است .

۳ - چاپ موهل مجلد ششم صفحه ۲۷۴ و بعد

۴ - به صفحه ۹ همین کتاب مراجعه شود .

۵ - به صفحه ۱۱ همین کتاب مراجعه شود .

جمهر» مقایسه شود با شعر فردوسی بزم اول چاپ موهل جلد

( ۱۱۲ )

خسرو دادگر نه بیچید باید باندیشه سر »

سطر ۱۲ و صفحه ۵۰۸ سطر ۹ -

تان باب اول حکایت ۳۲ و ۳۹ - حکایات سعدی محتمل است  
خود شاعر باشد. در فصل دوم از کتاب « افسانه های مفرح »  
- ۱۳۸۲ که قبلا بدان اشاره رفت دارای يك رشته کلمات حکیمانه  
ساب داده اند.

\*\*\*

زیر اعظم خسرو اول دارای شخصیت و وجود تاریخی است یا نه؟  
قی است این است که در هیچ يك از منابع عصر او یا مأخذی که  
شود ذکرى از او نیست. اهالی بوزنظیا ( روم شرقی ) -  
میچ يك و زرگ مهر نامی را نمی شناسند و اهالی شامات نیز  
قصص شامی مربوط به بزرجمهر نیز که بوسیله ابن العبری که  
واده های یهودی می باشد بمارسیده از منابع عرب اخذ شده است.  
م می شود که در خدای نامه «خودای یا خوتای نامک» که تاریخ  
بوده و در زمان بردگرد سوم تدوین شده و مأخذ اصلی روایات  
راجع بتاریخ قدیم ایران می باشد نیز ذکرى از بزرجمهر نشده  
- نه در طبری مذکور است و نه در تاریخ ابن بطریق Eutychius  
نه در تجارب الامم و نه در سنی مالوك الارض حمزة اصفهانی -  
بین مذکور روایات عربی خدای نامه را با اندك تصرف تعمیم  
ه در نوشتهجات سائر مؤلفین قدیم دیده میشود آنقدر بایکدیگر  
, واضح می شود که منقولات آنها از منبع واحد نیست. دینوری  
نه و «نهایة الارب» که کلیه نکات مهم دینوری را نقل نموده و  
ثباتی را که از جا های دیگر گرد آورده علاوه نموده است  
ی راجع بحکیم می باشد ولى ما فعلا جز توضیحات بسیار  
« در خصوص نهایة الارب داده است چیزی در دست نداریم .  
ال و زندگانی حکیم را ما بیشتر به تعالی و فردوسی مدیون  
مین مزبور خدای نامه بهلوی را که مقداری زیاد قصص و روایات  
از اندرزها بر آن علاوه شده بوده است مأخذ قرار داده اند  
لب بسیار دیگری که از همان نوع مأخذ اقتباس کرده بوده  
هائی که مأخذ مشترك تعالی و فردوسی راجع به بزرجمهر قرار

گرفته هنوز موجود است و آن کتاب پهلوی بازی شطرنج میباشد .  
داستان خواب خسرو و انوشیروان که از طرف بزرجمهر تعبیر شده ظاهراً  
ماخص داستان دیگری بوده است . علاوه بر این فردوسی از ترجمه فارسی يك كتاب  
دیگر پهلوی که در دسترس ماست استفاده نموده و آن کتاب پند نامک است .  
چنین می نماید که يك کتاب اندرز دیگری موجود بود، که در آن از تدبیر و سیاست  
بزرجمهر بحث می شده و مورد استفاده فردوسی و مسعودی قرار گرفته است .

از آنچه بیان شد چنین مستفاد می گردد که داستان مربوط به بزرجمهر  
دارای وحدت شکل نیست . يك سند پهلوی که شامل تمام زندگی و فعالیت او  
بعنوان مجتهد اخلاق و سیاست باشد هیچوقت وجود نداشته است .

هر چند بر طبق روایات بزرجمهر وزیر اعظم خسرو بوده است معیناً هیچ  
سندی که بتواند باعث اشتهار او بعنوان یک نفر سیاستمدار فعال واقع گردد ضبط نشده است .  
راجع بیابان زندگانی بزرجمهر دو روایت موجود است که تأیید یکی  
از آن ها باعث بطلان آن دیگری است .

اولاً بزرجمهر با مریکی از جانشینان خسرو اول (قول مسعودی و بیهقی و ابن  
العبری و ابن الجوزی) بقتل رسیده است .

ثانیاً بزرجمهر پس از انتراض ساسانیان حیات داشته است (قول نظام الملک  
و ابن اسفندیار) .

روایت ثانوی حتماً بعد از ساسانیان است و برای اینکه افکار خود را  
بعد از تساطع اعراب بیان کنند علل آن بدبختی را از زبان مردی مشهور خواسته اند  
نقل کنند و بدون تأمل به بزرجمهر عمری در حدود صد سال یا بیشتر داده اند .  
روایت اول از این دو روایت مبتنی بر اساس غیر مهمی است . قبلاً دانستیم که  
بنا بر قول تعالی هرمزد چهارم در ضمن هلاکت بزرگان فرمان بکشتن یکی از  
ایشان موسوم به برزهر داد . در فردوسی نام این مرد یکمرتبه بزرجمهر است  
و یکبار دیگر سیماه بُر زنی . مسعودی تنها کسی است که او را بزرجمهر نام نهاده است  
ولی او داستان سقوط این وزیر را در زمان خسرو دوم چنان نقل می کند که  
گوئی این آن بزرجمهری نیست که داستان او را در زمان خسرو اول روایت  
نموده است در صورتیکه او نیز دارای همان نام خانوادگی می باشد . اگر مطابق  
روایت اصلی هرمزد چهارم یا خسرو دوم مستشار و مدبر خسرو اول را بهلاکت  
رسانده باشد نباید قسمت نهائی حیات این مرد معروف را جدا کنند و بردستان  
مرد غیر معروفی بیفزایند . این عمل برخلاف ترتیب داستان نویسی و افسانه سازی  
است . اما بفرض اینکه روایات فردوسی و تعالی روایت اصلی باشد مسائل آسان تر  
بیان خواهد شد .

مستشار بزرگی را که هرمزد ( که بنا بر روایات مشرقی بدگمان و

بدخواه بزرگان بوده) بقتل رساند سیماه برزنی یا (سیماه) برز مهر بوده است .  
این هم در کتاب مسعودی بزرجمهر شده و با این ترتیب تقصیه که در تاریخ زندگانی  
حکیم موجود بوده برطرف شده است .

سپس تفصیلات دیگری را بتدریج هر کس بر شرح زندگانی حکیم  
علاوه نموده است : از قبیل کلماتی که حکیم قبل از هلاکتش بیان نموده . طرز  
رفتار دختر حکیم بعد از مرگ پدرش و بالاخره میل شاه بلزدواج با آن دختر  
و جواب او .

بادر نظر گرفتن تمام این نکات باین نتیجه میرسیم که منابع مفقودی که قدیم  
ترین روایات موجوده مربوط بتاریخ بزرجمهر باها متکی است راجع بقسمت آخر  
حیات و مرگ حکیم چیزی نداشته اند .

آنچه راجع به احوال و تاریخ زندگانی حکیم باقی مانده عبارت از سه چیز است :  
اولا خسرو اول در تمام ایران زمین در تجسس دانشمندی است که قادر  
به تعبیر خواب او باشد . بزرجمهر که هنوز جوانی خرد سال است تعبیر خواب  
را دانسته و بحضور شاه می رود و اظهار میدارد که باید کلیه زنهای حرم او برهنه  
شده و از مقابل او بگذرند . در بین زنهای مردی که لباس زنان می پوشیده و با  
یکی از زنهای شاه رابطه داشته است پیدا می شود . شاه بر هوش بزرجمهر  
آفرین می گوید و او را مجرم خود میکند .

ثانیاً پادشاه هند که خراجگزار خسرو بوده است بکستگاه بازی شطرنج  
برای او میفرستد و می گوید اگر دانشمندان خسرو قادر به بیان قواعد این بازی  
نشوند او از پرداخت خراج معاف می شود و خسرو باید خراجگزار او گردد .  
بزرجمهر بازی شطرنج را بیان و بازی نرد را اختراع می کند و برای پادشاه  
هند می فرستد و دانشمندان آن سر زمین قادر بیان آن نمیشوند .

ثالثاً خسرو بدون دلیل موجه نسبت ببزرجمهر خشم می آورد او را  
حبس می کند و با او بد رفتاری می کند . پادشاه روم صندوقی برای خسرو  
می فرستد و می گوید اگر از محتویات آن آگاهی نیابد از خراجی که باو تحمیل  
شده بود باید صرف نظر گردد . چون کسی قادر بفهم معما نشد بزرجمهر را از  
حبس خارج ساختند و او محتوی صندوق را از روی فراستی که در پیش بینی و  
حدس مسائل داشت بیان کرد و باز مورد عنایت شاه قرار گرفت .

افسانه بودن این سه موضوع محل تردید نیست . قبلاً دیدیم که داستان  
بازی شطرنج از « رومان » افسانه کسوجک پهلوی که فقط حاوی همین داستان

---

(۱) از داستان کفشگر جاه طلبی که فقط بزرجمهر وظیفه رابط را در آن

عهده دار بوده و فردوسی نقل کرده است چشم می پوشیم زیرا در این مورد چون  
داوی احتیاج یکی از محارم شاه داشته است تا داستان را بسازد بزرجمهر توسل جسته است .

می باشد نقل شده است. « دوداستان دیگر که در بین سایر افسانه ها در روایات تالیفی و فردوسی متفرق و پراکنده است گواهی می دهد که آنها را از منابع مشخص و معینی روایت کرده اند. هر يك از مباحث مربوط بزندگانی بزرجمهر موضوع يك كتاب عامیانه جداگانه شده است.

موضوع تعبیر خواب و معاینه زنان حرم در مشرق سابقه دارد و در یکی از داستانهای عامیانه مصری نیز یافت میشود. قسمت دوم و سوم نیز از روی يك کرده و طرح ساخته شده است. حکیم با حل معما شاه را از حیرت در می آورد (موضوع پرداخت خراج). در قسمت سوم يك موضوع دیگر علاوه شده و آن از این قرار است:

حکیم که به بی سببی محبوس شده بود آزاد می شود زیرا فقط او قادر بفهم معما بوده است. این نوع تالیفات داستان سرایی هزاران سال است که در شرق نزدیک رایج است. اولین کسی که متوجه گردیده که این افسانه بزرجمهر با افسانه حکیم اهیگر (احیقر؟) (که بعضی از قسمتهای آن بخط ارامی نوشته شده و در بین « پایروس » های جزیره فیله در نیل « Elephantine » مربوط بقرن پنجم قبل از میلاد پیدا شده و در روایات ارمنی و سریانی و اسلاو و عربی (الف لیلة و لیلة) یافت می شود) شباهت دارد آقای تئودور نولدکه<sup>۲</sup> بود. احیقر وزیر سلاطین آشوری سنخریب یا سنخریب و آسار هادون در نتیجه تحریکات برادرزاده اش موسوم به نادان بمرگ محکوم شد ولی کسی که مأمور اجرای حکم بود محکوم را پنهان نمود تا اینکه پادشاه مصر کاری که ظاهری مشکل داشت باو رجوع نمود و گفت اگر قادر با اجرای آن نشود از او خراج خواهد خواست. چون در دادن جواب متحیر بود احیقر با فراستی که داشت معما را حل کرد و مورد محبت شاه واقع شد.

حوادث مختلفی که در این داستان پیش می آید بر روی مجال می دهد که يك رشته عبارات از زبان احیقر نقل کند. در قدیم ترین منابع تاریخی بزرجمهر آنچه راجع بحیات این حکیم گفته شده عبارت از روایت قصه ها و افسانه هائی است که در هر زمانی رایج است و بعضی از آنها بيك نوع اشخاصی که افسانه سازان در مشرق بوجود می آورند نسبت داده شده است. قصه پرداز دانشمندی را بعیان می آورد و او را دچار انواع مصائب و محن می سازد تا بهانه ای برای بیان عبارات و نصاب اخلاقی داشته باشد. بزرجمهر نیز در نظر ما خود را چون آن قبیل اشخاص ادبی معرفی می کند و می توان چنین دانست که قسمتی از کلمات حکیمانه منسوب باو در حد اقل بصحت همان شرح حالی است که روایات برای او محفوظ

۱ - دولاک - یادداشتهای هیئت حفاران فرانسوی در سنه ۱۸۸۹ نمره ۴

۲ - تحقیقات در باره داستان احیگر - در شرکت علمی همابونی شهر

کوتین گن چاپ ۱۹۱۳ صفحه ۲۷ یادداشت اول.

نموده اند . پس از دقت در این موارد جز نام چیزی از بزجه‌هر باقی نماند . اینک در آخرین فرصت سؤال می‌کنیم در زمان خسرو اول آیا کسی وجود داشته است که دارای این صفات ممتازه معنوی و اخلاقی باشد و کسی بوده است که گذشته از جنبه سیاسی و وزارت دوست شاه و در زمره یکی از مجازم او باشد و در بعضی از محافل چنان نفوذی داشته باشد که مقداری از داستان های قدیم با اسم او به پیوندند ؟

طرح سؤال با این ترتیب معلوم می‌دارد که امکان این تصور چه صورتی خواهد داشت .

يك شخص تاریخی وجود داشته که مورد اطمینان خسرو اول بوده است . او عالم معروف زمان خود بوده و يك کتاب ادبی که شاهد دانش و فلسفه صاحبش می‌باشد از او باقی مانده است . نام او برزویه بوده است . برزویه نامی است که از روی محبت مصغر شده و جزء اول آن برز است که بمعنی « بالاوباند » میباشد جزء دوم این اسم که « وه یاوه » جانشین آن شده چیست ؟ بیش از چهار یا پنج نام ساسانی نمی‌دانیم که از برز تشکیل شده باشد و این اسامی چنان کمیابند که هیچ يك بیش از یکبار در تاریخ ذکر نشده است . فقط يك اسم از این ترکیب بسیار متداول و معمول است و آن برزمه‌را می‌باشد .

چون نامهایی که از روی مهربانی و محبت مصغر شده‌اند لابد بیشتر اسامی متداول بوده‌اند تمام حدس بر این می‌رود که او برزمه‌هر نام داشته است . بهمین مناسبت یوستی معتقد است که اسم برزویه نیز مخفف برزمه‌هر است .<sup>۲</sup>

این برزویه طبیب معروفی بوده ولی شهرت نامش مخصوصاً بترجمه بهاوی کتاب سانسکریت موسوم به پنجتنتره دانسته است که مجموعه ایست از نصوص معروف راجع به تهذیب اخلاق . ترجمه آن دارای عنوان کلیك ودمنك بوده است فردوسی در باره برزویه می‌گوید :

زهر دانشی داشتی بهره‌ای      بهره‌ای در جهان شهره‌ای

يك افسانه قشنگی تعالیمی و فردوسی نقل کرده اند : برزویه چون شنید که می‌گویند در هندوستان گیاهی است که بمردگان روان می‌بخشد مصمم شد بهند سفر کند تا این گیاه عجیب را بدست آورد . خسرواز نیت برزویه خوشوقت شد و با ویاری نمود و نامه نیز بشاه هند نوشت . ولی با وجود جستجوی زیاد برزویه قادر بیافتن آن گیاه نشد تا اینکه بایر مردی دنیا دیده و مجرب آشنا شد و بیرمرد باو گفت که فکر گیاه روان بخش جزاشاره چیزی نیست و گیاهی که بمردگان جان می‌بخشد مجموعه نصابیح و اندرز هائی است که در کتاب کلیك ودمنك گرد آمده و در خزانه پادشاه موجود می‌باشد .

۱ - یوستی در کتاب «نامهای ایرانی» صفحه ۷۴

برزویه از شاه هند اجازه دیدن این کتاب را گرفت. باین شرط که آنرا فقط در حضور شاه بخواند و از آن استنساخ نکند. بنا بر این برزویه هر روز در حضور شاه قسمتی از این کتاب را میخواند و آنچه را که خوانده بود از بر میگرد و وقتی بخانه باز میگشت آنرا مینوشت و وقتی که بایران باز آمد خسرو باو امر داد کتابی را که آورده است بیهاوی ترجمه کند. بدون تردید يك جزء حقیقت در این افسانه یافت میشود. در مقدمه جالب توجه کلیك و دمنك که آنرا ابن المقفع عبری آورده است برزویه میگوید که این مسافرت را مخصوصاً بهند کردم و سلاطین هند را دیدم و در آنجا موادی از کلیك و از چند کتاب دیگر برداشتم؟. در این مقدمه برزویه خود را پیر و هندیان معرفی میکنند و نه فقط در آن نفوذ ادبیات بودائی آشکارا میشود بلکه مؤلف باصول علمی طب هندی نیز اشاره میکند. محتمل است در موقع اقامتش در هندوستان برزویه زبان سانسکریت را تا حدی فرا گرفته باشد که بتواند بنچنتنرا را بفهمد و بزبان مادری خود در آورد.

اینک موقع است بتحقیق و مطالعه در مطالبی بپردازیم که هویت بزرجمهر افسانه‌ای<sup>۴</sup> را با هویت برزویه تاریخی میتوانند با درستی و صحت منطبق سازند. بزرجمهر نیز مثل برزویه سفری در هندوستان نموده است. این دو اسم با جریان نفوذ هند که در زمان سلطنت خسرو اول محسوس بوده است توأم میباشد. ابن الندیم در فهرست؛ چنین مینویسد: « اما راجع بکتاب (کلیك و دمنك) آراء مختلف است. گفته شده است که هندیان آنرا ساخته اند و این معنی از دیباچه کتاب نیز مفهوم میباشد. بعضی گویند سلاطین اشکانی آنرا ساخته و هندیان بخطا آنرا بخود نسبت میدهند. عده‌ای نیز مدعی هستند که یارسیان آنرا نوشته اند و هندیان بیجهت آنرا بخود منسوب کرده اند. قومی گفته اند که بعضی از اجزاء آنرا بزرجمهر حکیم ساخته است. »

بنابر عقیده ثمالی<sup>۵</sup> و فردوسی بزرجمهر کتاب «کلیك» را که برزویه از هندوستان آورده است بیهاوی ترجمه کرده و دیباچه مبنی بر شرح حال برزویه

۱ - مقدمه برزویه بر کتاب کلیه و دمنه - ترجمه و اصلاح آقای نولد که - در صفحه ۱۲ از کتاب « اسناد مجهم علمی اشتراسبورگ » سال ۱۹۱۲ صفحه ۱۴  
۲ - از کتاب فوق.

۳ - من اهتمتی بروایتی که حمدالله مستوفی نموده و برزویه یا بزرجمهر را اهل مرو میدانند نمی‌دهم. چیز عجیبی نیست اگر دو مرد معروف و مناصر هر دو در يك شهر متولد شده باشند. بموجب روایتی دیگر (اصطخری در سلسله جغرافیون عرب صفحه ۲۶۲) برزویه در ناحیه ابرشهر (نیشابور) متولد شده است.

۴ - صفحه ۳۰۴ و بعد.

۵ - غرر ملوك چاپ زوتنبرگ صفحه ۶۳۳

بر آن علاوه کرده است. ولی در این دیباچهٔ برزویه افعال مسند برزویه همه بصیغهٔ متکلم وحده است.

در ترجمهٔ عربی «کلیک» که ابن المقفع نموده دیباچهٔ آن با مختصر تغییراتی که مترجم داده در آن دیباچه برزویه اشاره بتحصیلات طبی و مشاهداتی می کند که موبدآشنائی او با اوام می باشد.

نوشتن شرح حال شخصی در ادبیات قدیم و در ادبیات پهلوی بسیار کمیاب است و تنها نمونهٔ که می دانم همان پندنامک بزرجمهر است. ما در این کتاب می بینیم عبارات و کلماتی از زبان بزرجمهر گفته شده که شباهت بسیار زیادی با بعضی از قسمتهای مقدمهٔ کلیک برزویه که ابن المقفع ترجمه نموده است دارد.

دیباچه برزویه ... از رنجانیدن جانوران و کشتن مردان و کبر و خشم و خیانت و دزدی احتراز نمودم و از هوای زنان اعراض کلی کردم و زبانا را از دروغ و سخنانی که از او مضرتی تولد کنند چون فحش و بهتان و غیبت و سخربه بسته گردانیدم و از ابداء مردمان و دوستی دنیا و جادویی و دیگر منکرات پرهیز واجب دیدم و تمنی رنج غیر از دل دور انداختم و در معنی بعث و قیامت و ثواب و عتاب بر سهیل افترا هیچ چیز نگفتم و از آن بپریدم و به نیکان پیوستم و رفیق خویش صلاح و عاف را شناختم که هیچ یار و قرین چون صلاح نیست.

پس از خواندن مستخرجات پند نامک و مستخرجات دیباچهٔ کلیک که بعداً نوشته میشوند باسانی شباهتهای دیگری نیز مشاهده خواهد شد.

اما راجع بکتاب پهلوی دیگر که بزرجمهر موضوع آن می باشد - کتاب بازی شطرنج - باز یک تماسی با کلیک پدیدار است که از این قرار می باشد. پادشاه هندی که بازی شطرنج را برای پادشاه ایران فرستاد و باین ترتیب وسیلهٔ پیدا شد که بزرجمهر هوش و ذکاوتش را ابراز دارد موسوم به دیوسرم میباشد. در کلیک نیز برای دیوسرم (دب سلم در ترجمهٔ ابن المقفع و دیوسرمان در اصل سانسکریت و دابشایم در ترجمهٔ فارسی) پادشاه هندوستان است که بیدبای حکیم مجموعهٔ از قصص و حکایات را گرد آورده است.

این مقدمات مرا بر این می دارد که گمان کنم بزرجمهر - این حکیم مرموز همان برزویه است که طیب خسرو اول بوده و نام بزرجمهر یعنی « [حمایت شده] مهر بزرگ » تحریف برزهر است (که معنایش این است « [حمایت شده] مهر باند » که اسم کامل برزویه میباشد).

این تغییر شکل نام برزهر نباید در خط پهلوی آمده باشد زیرا در پهلوی اولین اجزاء این دو اسم برز و وزرگ شباهتی ابدأ بیکدیگر ندارند. زلی در طرز نوشتن حرف عربی (بزهر = بزرجمهر) این تغییر شکل متحمل است واقع شده باشد. منظور این است که این تضعیف چندی بعد از غلبهٔ اعراب یعنی در همان اوانی که شروع شد روایات قدیم ادور؛ ساسانیان را بزبان عربی نزل کنند واقع شده است.

در این صورت دو ماخذ پهلوئی ما پند نامک و کتاب بازی شطرنج بایستی  
دیرتر تدوین شده باشند یا لا اقل آنها را چندی بعد نوشته باشند و مؤلف یا نویسنده  
آنها هم معرب بزرجمهر را بشکل پهلوئی وزرک مهر ساخته باشد .

با مطالعه در قسمتی دیگر از دیباچه بندنامک که بزرجمهر در آن اشاره ذیل  
را نموده است می توان ثابت کرد که پند نامک - بشکل فعلی - کتابی است که مبدأ  
آن زیاد کهنه نیست .

« در مدت سیصد سال خاندانی تپاه شد و نامش فراموش شد که کسی یادی  
هم از آن نمی کند و معابد مغان در هم ریخت و بنایاکی آلوده شد . »

بدیهی است که این کلمات پس از غلبه مسلمان بر ایران نوشته شده است. بر طبق  
این جمله ما می توانیم تاریخ انشاء آنرا سه قرن بعد از سلطنت خسرو اول یعنی  
در اواسط قرن نهم میلادی ( قرن سوم هجری ) تعیین کنیم .

این درست همان موقع بحیوچه تدوین کتب پهلوئی است بدست علماء دین  
زرتشت از روی بقایای ادبیات مذهبی عهد ساسانیان گمان می کنم بنا بر مطالبی که  
گفته شد می توان با قدری احتمال بسط و توسعه داستان بزرجمهر را به ترتیب ذیل  
خلاصه نمود .

در موقع سلطنت خسرو اول ایران در تحت نفوذ ادبیات و تمدن هندوستان  
قرار گرفت . یکی از اولین محرکین جریان این نفوذ برزویه طبیب بود که برای  
مطالعه درحرفت و شغل خویش بهندوستان رفت و کتاب پنجنترا را با اسم کبلیک  
و دمنگ به پهلوئی آورد و مقدمه بر آن نوشت مشتمل بر ترجمه حال خویش که در آن  
فلسفه بشری متمایل بر زهد و ریاضت راعرضه کرد که هر چند باطناً با مذهب زرتشت  
مخالف است ولی چون با مذهب قدریان که نتیجه زروانیت رسمی است آمیخته بود ذوق  
و فکر دلفکرین ایران قدیم را جاب نمود .

برزویه مورد عنایت خسرو اول بدین جهت واقع شده بود که پادشاه کمتر از  
روحانیان زرتشتی تعصب داشت و بافکار فلسفی یونانیان و هندیان علاقه مند بود. کتاب  
کلپاک معروف گشت و بزودی در طبقات فاضل ایران قدیم شناخته شد و چنان باعث  
شهرت مترجم آن گردید که نسلهای بعد نام او را بدیباچه یک کتاب دیگر هندی - بازی  
شطرنج به پیوستند. کلمات و عبارات حکیمانه ای از بزرجمهر - نام اصلی برزویه - نقل نمودند  
و جملائی بر از اندرز و پند باو نسبت دادند که شخص او هرگز آن جملها را ادا  
نکرده است. بعدها افسانهها و داستانهای مختلفی که بحکماء دیگر مرتبط بود با اسم بزرجمهر  
پیوسته شد . با این ترتیب در طول چند قرن راجع به بزرجمهر افسانههایی ساخته شد  
که حتی موضوع کتابهای کوچک افسانههای عرب واقع گردید . - در نتیجه قرائت غلط  
رسم الخط عربی پهلوئی داستانها و گوینده جملاهای حکیمانه « بزرجمهر » نامیده شده

۱ - بکتاب « تحقیقات درباره مذهب زرتشت و ایران قدیم » که مؤلف نوشته

است مراجعه شود . صفحه ۵۰ و بعد .

است ولی چون نام مترجم بهلوی کلیک همواره بشکل مصغر<sup>۱</sup> برزویه ضبط شده بالاخره چنین گمان میکنند که برزویه و بزرجهر دو شخص مختلف و معاصر هستند که هر دو نیز در بکشهر تولد یافته‌اند. - معین آثار هویت و شخصیت اصلی آنها باقی است: میگویند بزرجهر یارهای از قسمتهای کلیانرا تدوین نموده یا بیشتر آنکه برزویه آنرا از هندوستان آورده و بزرجهر آنرا ترجمه کرده و مقدمه بر آن نوشته است. (در آن مقدمه برزویه بصیغه متکلم وحده افعال را صرف میکند. ۱) بالاخره داستان جستجوی گیاه روان بخش و کشف کتاب کلیک با اسم برزویه متصل شده در صورتیکه تمام افسانه‌ها و عبارات حکمتی با اسم بزرجهر پیوسته شده است.

بر طبق نمونه داستان احیقر که روایت آن در تهیه افسانه بزرجهر دخیل بوده بزرجهر را وزیر اعظم پادشاه بزرگ قلمداد نموده و باین مناسبت کلمات و بندهای مربوط بمملکتداری را باو نسبت داده اند.

در قرن نهم میلادی (قرن سوم هجری که روحانیان زرتشتی سعی در احیاء ادبیات مذهبی بزبان بهلوی که در آنوقت جزء السنه مرده بشمار میرفت مینمودند اسم معمول حکیم را گرفته و آنرا بترکیب بهلوی (وزرگمهر) درآوردند و با تفصیلات مقدمه کلیک کتابی بسبک اندرزهای زرتشتی تألیف نمودند که در آن چند عبارت که فاسفه بشری و وارستگی برزویه را افشا میکند با مطالب حکمتی و الهی تلهیق نمودند بطوری که از آن این پندنامک را که یک کتاب اساسی برای حاجت مؤمنین است ساختند.

ظاهر آن در حدود همان موقع است که داستان بازی شطرنج بزبان بهلوی نوشته شده است.

در اواخر قرن دهم میلادی (قرن چهارم) پندنامک با اصلاحات و الحاقات لازمه برای موافق کردن آن باذوق و فکر عامه مسامین بفارسی ترجمه شد و این همان ترجمه ایست که فردوسی آنرا در شاهنامه | بشعر | آورده است. ظفرنامه فارسی که امروز وجود دارد نیز همان ترجمه است که با تعبیرات بیشتری آمیخته شده است. افسانه‌های مربوط ببزرجهر در ترجمه عربی خدای نامک که منبع اصلی آثار تعالی و فردوسی بوده نیز داخل شده بودند.

بالاخره هویت سیاه برزین یا | سیماه | بزرمهر با هویت بزرجهر توأم شده و با انتساب قتل برزین به بزرمهر تقیصه ای را که در ترجمه حال او موجود بوده باین ترتیب رفع نموده اند.

چون لااقل دو یاسه نهر از بزرگان بامر هر مزد چهارم بقتل رسیده اند - مطابق جامع ترین روایات که روایت فردوسی میباشد - باید دانست سومین این رجال

۱ - با کتاب و . شون شرح کتابهای عربی مجلد دوم صفحه ۸۴ راجع به «کلیک»: فصل چهارم مربوط به برزویه طبیب نگارش بزرجهر پسر بختگان مقابله شود.

تاریخی اسیمه‌برزین یا برزهمر برزویه طبیب (برزهمر) است که بقتل رسیده یانه .  
تصور میکنم این احتمال خیلی ضعیف و سست است و دو دلیل مؤید این  
تصور می باشد :

اولا خیلی عجیب است اگر نام بکنفررا بدوشکل مصغر مختلف ضبط کنند  
یعنی برزویه و برزین .

ثانیاً از روایاتی که پایه و اصل منابع ما میباشند چنین برمیاید که شهیدان  
ظلم و تعدی هرمزد از نجباء عالی ترین طبقات الناس بوده اند ولی هیچ دلیلی نیست  
که ثابت کند برزویه طبیب - هرچند از خانواده خوبی هم باشد - بطبقه مزبور تعلق  
داشته باشد خاصه که تا زمان خسرو دوم عروج باین طبقه کاری بسیار مشکل بوده است .  
بهذا افسانه ها و حکایات و قصص جدیدی بافسانه های پیشناری که درباره  
برزهمر موجود بوده علاوه شده است . تعجب این است که داستان رشته جواهری که  
مرغی باعید و مطابق روایت شاهنامه باعث خشم خسرو انوشیروان بر برزهمر واقع  
گردید باطرز دیگری در یکی از دو افسانه ای که مربوط ببرزهمر در مرزبان نامه  
یافت میشود نقل گردیده است .

۱- ایزد کسب یا یزد کسشوب وزیر هرمزد -- برطبق داستان بهاوی وهران  
چوین- کشته شده است اما نه بدست هرمزد بلکه یکی از همراهان خاص او در جنگ  
اورا بقتل رساند ( در دیناوری و نهایت الارب و باعمی منقول است که پسرعمویش  
اورا کشت) این یکی از بزرگترین رجال است که پرو کویوس «Procopé» ومانندرس  
«M: n: n: dre» اسمش را ایسندگوسنس ، یسندگوسنت ضبط نموده اند ( پوستی در کتاب  
اسامی ایرانی صفحه ۱۴۹ ) وهران اذرمهان محتمل است همان وهران اذر  
اذرمهان باشد که نام و تصویر او برنگینی نقر شده است . ( موردتمان در مجله  
انجمن تحقیقات شرقی سال سی ویکم صفحه ۵۹۴ نمره ۳۰ ) Z. D. M. G.

# ضمیمه

مستخرج از مقدمه کماله و دمنه که برزویه به بهلولی نوشته و ابن المقفع آنرا  
بعربی آورده است :

چنین گوید برزویه طبیب مقدم اطباء یارس که پدر من از لشکریان ۱ بود و  
مادر از خاندان عاماء دین زردشت و اول نعمتی که خدای تعالی ۲ بر من تازه گردانید  
دوستی یار و مادر بود و شفقت ایشان بر حال من چنانکه از فرزندان دیگر مستثنی بودم و  
بمزیت تربیت و ترشیح مخصوص شدم و چون سال عمر من بهفت رسید مرا ابو دبان سپردند،  
چون در کتابت ماهر شدم پدر و مادر را شکر گفتم و در علوم نظر کردم نخستین چیزی  
که در آن رغبت کردم علم طب بود و چندانکه اندک مایه وقوف افتاد و فضیلت آنرا  
شناختم برغبتمی صادق و حرصی غالب در تعلیم آن می کوشیدم تا بدان صنعت شهرتی  
تمام یافتم و در معالجه بیماران متهدی شدم . آنگاه نفس خویش را میان چهار کار  
که تکاپوی اهل دنیا از آن نتواند گذشت مخیر گردانیدم: وفور مال، لذات حال، ذکر  
سایر و ثواب باقی . آنچه مرا باین انتخاب واداشت این بود که علم طب بنزدیک همه  
خردمندان ستوده است و بیروان هیچ کیش و مذهبیه آنرا ذم نکنند و در کتب طب  
آورده اند که فاضل ترین اطباء آن است که برعلاج از جهت ثواب آخرت مواظبت  
نمایند که بملازمت آن سیرت نصیب دنیا هر چه کماثر بیابد و رستگاری عقبی مدخر  
گردد تا چون آن تاجر نباشد که باقوت سرخ گرانیهائی را که بدن تمام ثروت دنیا  
میتوانست یافت بخرمهری بی بهائی داد، و باز در کتب قدهاء یافتم که طبیعی که بصنعت  
خویش مزد اخروی طالب از نصیب دنیوی باز نماند و بدان کشاورز ماند که غرض  
او در پراکندن تخم دانه باشد که قوت اوست اماگاه که عاف ستور است خود بتبع  
حاصل آید .

پس برمدای بیماران بجهت ثواب آخرت اقبال کردم و هر کجا از بیماری  
نشان یافتم که در وی امید صحت بود معالجه او بروجه حسبت کردم و اگر امیدشفا  
بیز مقطوع بود برای تسکین درد و رنج او هر چه در قوه داشتم دریغ نکردم و بر کار  
خود اجر و مزدی نخواستم و چون یک چندی گذشت و طائفه از امثال خود را که در علم  
دون یا برابر با من بودند در مال و جاه بر خویشتن سابق دیدم نفس بدان مایل گشت  
و نمئی مرانب این جهانی بر خاطر گذشتن گرفت نزدیک آمد که پای از جای برود  
با خود گفتم ای نفس میان منافع و مضار خویش فرق نمیتوانی کرد و خردمند چگونه  
آرزوی چیزی در دل جای دهد که رنج و تعب آن بسیار باشد و انتفاع و استمناع آن  
اندک و اگر در عاقبت کارها فکرتی شافی واجب داری حرص و شره این عالم بر تو  
بسر آید و قویتر آسیبی در کارهای دنیا مشارکت مستثنی دون عاجز است که بدان مغرور

۱- راجع باشکریان و « اسواران » بکتاب « شاهنشاهی ساسانیان » بصفحه ۴۴  
مراجعه شود . این کتاب را دوست فاضل و محقق ابن بنده آقای مجتبی مینوی بفارسی  
ترجمه فرموده اند و قریباً طبع خواهد شد .

۲- منظور بزندان با او در مزد است که در ترجمه تغییر یافته است .

گشته اند از این اندیشه ناآواب در گذر و همت بر اکتساب ثواب آخرت مقصور گردان که راه مخوف است و ... چون بر این سیاق در محاصمت نفس مبالغت نمودم بر راه راست باز آمد و برغبیتی صادق و حسبتی بی ریا روی بعلاج بیماران آوردم و روزگار دراز در آن مستغرق گردانیدم تا بمیامن آن درهای روزی بر من گشاده گشت و صلات پادشاهان بر من متواتر شد و پیش از سفر هندوستان و پس از آن انواع دوستگامی و نعمت دیدم و بجاه و مال از امثال و اقران گذشتم .

( سپس مقداری از مشهودات و آراء شخصی خود را درباره ادیان و ملل و صعوبت تمیز بین بدو خوب بیان نموده است . بصواب یا بخطا نولد که گمان میکند که ابن قسمت را ابن المقفع بر این فصل علاوه نموده است ؟ )

بنابراین از رنجانیلین جانوران و کشتن مردمان ... ( چون ابتداء فصل ) پس از مباحثات جدیدی بانفس مؤلف بر آن میشود که چون تقدیر انسانی نامعلوم است بهتر این است که بکارهای اخروی و بامور معنوی بپردازد )

... بدین امید عمری میگذاشتم ... تاسفر هندوستان پیش آمد بر فتم و در آن دیار هم شرائط بحث و استقصاء هر چه تمامتر بجای آوردم و بوقت بازگشتن کتب استنساخ نموده | آوردم و یکی از آن کتابها کلیاه و دمنه است . ( نقل از کلیاه بهرامشاهی )

### مستخرج از پندنامک بزرجمهر

#### ۱ - پندنامک پهلوی

۱ - من بزرگمهر بختگان ۴۰۰۰ این یادگار را بیاری و نیروی یزدان و دیگر روانهای خوب و بفرمان خسرو شاهنشاه ایرانیان نوشتم تفرهنگ خوب بودن را برای آنان که بحکم تقدیر و امتیاز برمسند سعادت تکیه زده اند شاید و آنرا بگنج شایگان نهادم .

۱ - مقصود شاهنشاه ( شاه شاهان ) و شاهزادگانی است که بعنوان پادشاهی حکومت میکردند .

۲ - مترجم گوید عقیده پروفیسور نولد کد تأیید میشود با آنچه که ابوریحان بیرونی در کتاب الهند گوید :

« آرزودارم کتاب پنج تنترا را که نزد ما به کلیاه و دمنه معروف است ترجمه کنم زیرا این کتاب که از هندی بفارسی و بمد از فارسی بعربی رفته است بردست کسانی گذشته است که از تغییر مصون مانده است . چنانکه عبدالله ابن المقفع باب برزویه را بر آن افزوده است بقصد آنکه مردمان سست عقیده را در دین بشك اندازد تا بسهولت بمذهب مانوی در آیند . در صورتیکه ابن المقفع از اضافه کردن این باب دریغ نکرده لابد از تغییر اصل کتاب نیز خودداری ننموده است . »

۳ - استاد کریستنسن ترجمه مناصبی که بزرجمهر برای خود شمرده چنین کرده است : « وزیر اعظم شورای خصوصی ممالک و هیربد خسرو » ولی این ترجمه با دقت پهلوی که آن نیز چندان روشن نیست کاملاً تطبیق نمیکند .

از آنجا که خواسته کیتی همه گذرنده و تباہ شدنی و گردنده است آنکس هم که دازای خواستهای این جهانی شود، و موهبت الهی بر او فر و بزگرگی بخشد، و کوشش بی رنج او را میسر گردد، و خواسته فراوان اندوزد، و بهمترین کار و پادشاهی رسد، و برترین جاه را گیرد، و بزگرترین نام خواهد، و بنام بردارترین طریقی افروزش مان و میهن کند ۱، و او را زندگانی دراز و افزایش فرزند و پیوند و امید بزگرک و موهبت نیک برای عدل و داد و سود مردمان و پایداری نام و کارهای پادشاهی و نیز هرگونه فرخی دیگر در کیتی که هر یک گواه دیگری است حاصل شود چون با صاحبان ابن عقیده همداستان باشد که آن چند چیز را پایداری نیست مردی دورین گردد.

در مدت یکصدسال تن بیایان و پادشاهی به نیستی رسید و در مدت سیصدسال دوده به بتباهی و نام بفرا موشی رسید و از خاطرها محوشد و مان و میهن بسوی ویرانی و آلودگی و ناپ و پیوند به نیستی و ناپیدایی رفت و کوشش به بی بری و رنج و بار به بی ثمری رسید و پادشاهی بدست خدایان نماند و خواسته بدست آنانکه فرخی زمان ایشانرا آفریده شده بود نایستاد اما کار روز بازبین پایداری است و تباہی نیاید و حقیقت رادی و نام آنجهانی و کردار نیک هیچکس را نتوان از میان برد.

اکنون من هر چند میلی غالب بکوشش در رادی و وزیدن و پرهیز از گناه کردن دارم در قدرتم نیست که از عمل بر موجب فرمان خدایان زمان حکومت جائره جلوگیری کنم، چشم را از دیدن گناهان نا آنجا که می دانم بمیل پرهیز می دهم. به هستی یزدان و نیستی دیوان، دین و روان و هشت و دوزخ و روز شمار و جزای سومین روز بعد از مرگ و رستاخیز و زندگانی آنجهانی بیگمانم و رادی و آسایش تن و روان و جان و هر نیکی دنیوی و اخروی دلخواه من است و نیز برای سود مردم روزگار کلمه ای چند برای یادگار نوشتم.

- ۲ - کدام مردم فرخ تر است ؟ آنکه بی گناه تر
- ۳ - کدام بیگناه تر ؟ آنکه بقانون یزدان راست تر ایستد و از قانون دیوان بیشتر پرهیزد.
- ۴ - که قانون یزدان وجه قانون دیوان ؟ قانون یزدان خوبی و قانون دیوان بدی است.
- ۵ - چه خوبی وجه بدی است ؟ خوبی در اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک و بدی اندیشه بد، گفتار بد و کردار بد است ...
- ۸ - بخوبی کیست شایسته تر ؟ آنکه دانای تر.
- ۹ - که دانای تر ؟ آنکه فرجام تن و دشمنیهای روان شناسد و خویشتن از دشمنی روان بی نیم و برتر داند.
- ۱۰ - چه فرجام تن ؟ فرجام تن تباہی بدن و دشمنی روان این اند: دروج،
- ۱ - ترجمه مؤلف محترم باین ترتیب است: «که افروزش آنش مقدس در خانه معان کند».

اهریمنی، بفر بفتن و نابودی مردمان فراز دادن.

۱۱ - آن دروج چه؟ - آزونیا، خشم و رشک و تنگ و شهوت و کین و

غمت و سخن چینی

.....

۲۲ - مردمان را کدام هنر به؟ - دانش و خرد | خداداد |.

۲۳ - کدام يك ازین دو بهتر؟ آنکه تن بی بیم تر وی گناه تر وی

رنج تر تیمار کند .

۲۴ - دانش یا خرد | خداداد | کدام برای مردم بهتر؟ خرد شناسائی کار

و دانش پسندکار است .

۲۵ - گهر کدام به؟ زیرمنشی و جرب گوئی .

۲۶ - خوی چه به؟ نهانی بهشت ایزدان خواهی

۲۷ - دادچه به؟ بهی

۲۸ - کام کدام راست تر؟ بی گناهی

۲۹ - خوبکاری کدام به؟ خرسندی باندك

۳۰ - کرداری چه به؟ دین بیادداری

۳۱ - فرهنگ کدام به؟ آن که بدان راندن زمان و رهانیدن روان بهتر توانند

۳۲ - آزرم کدام به؟ به دوستی و خوشکبی

۳۳ - دام (Gloire) چه مه؟ خویشکاری

۳۴ - هیمار (دشمن) کدام سترتر؟ کنش بد

۳۵ - بمردمان فرهنگ به یا گوهر خرد؟ افزایش تن از فرهنگ باشد

و خیم (Caractère) پایدار از گوهر خرد آید . فرهنگ آرایند تن است و خیم

نگاهبان جان .

.....

۵۶ - چیزیکه بمردمان رسد بیخت بود یا به کنش؟ بخت و کنش بایکدیگر

چنان اند که تن و جان، چه تن بی جان کالبدی بیکار است و جان بی تن باد ناگرفتنی

است، و چون بایکدیگر آمیخته باشند نیرومند و سودمند باشند .

۵۷ - بخت چیست و کنش چیست؟ بخت نیز کنش نهانی است که بمردمان

داده شده است .

۵۸ - حواسته گیتی بچه ماند؟ بچیزیکه بخواب بیند گناه نیک و گناه بد،

چون از خواب بر آید چیزی آنجا نیست .

۱- این موضوع در اواخر دوره سلطنت ساسانیان همواره مورد بحث بوده و

بافکری قدری در کتاب «مینوی خرد» که کتاب یهاوی آن دوره میباشد مورد فحص

و بحث قرار گرفته است . در دوره بعد از ساسانیان متابعت شدیدی که از مذهب زرتشت

بعمل میآمد این عقیده را قدری مطرود و مردود ساخت. بکتاب «تحقیقات درباره مذهب

زرتشت در ایران قدیم» تألیف آقای کریس تنسن بصفحه ۵۷ و مابعد مراجعه شود .

۵۹ - اندر کیتی که سر بلند تر؟ فرمانروای نیرومند پیروز گر نکو کار

۶۰ - که مستمند تر؟ درویش نابخرد کجرو

۶۱ - که نافرخ تر؟ دین آگاه کجرو

.....

۱۶۹ - به کیتی فریخته مویبد اگر چند بسیار خواسته اندر جهان دارید، چه کیتی

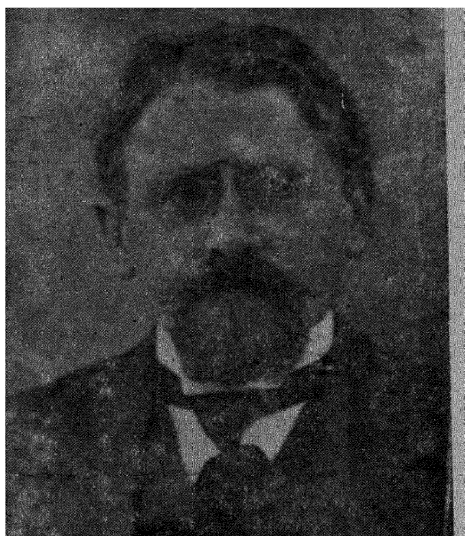
بکس بنماند و نه کوشک و خان و مان و شادی بارت دهد ... ۱

## روایت فردوسی

### مستخرج از اولین ظفرنامه فارسی

یکی آفرین کرد بر شهریار	که دل شد بکردار خرم بهار
چنین گفت کای داور تازه روی	که بر تو نیابد سخن عیب جوی
خجسته شهنشاه پیروز بخت	جهاندار با دانش و نیک بخت
نوشتم سخن چند بر بهاوی	ابسر دفتر و کاغذ خسروی
سپردم بگنجور تا روزگار	بسر آید بخواند مگر شهریار
بدیدم که این گنبد دیر ساز	نخواهد همی لب گشادن بر از
اگر مرد برخیزد از تخت بزم	نهد بر کف خویش جانرا برزم
زمین را بپردازد از دشمنان	شود ایمن از رنج اهریمنان
شود پادشا بر جهان سر بسر	بیابد سخنها همه در بسر
بگیرد بمردی جهان فراخ	کند گلشن و باغ و میدان و کاخ
نهد گنج و فرزند کرد آورد	بسی روز بر آرزو بشمرد
فراز آورد لشکر و خواسته	شود کاخ و ایوانش آراسته
گراید و نکه درویش باشد برنج	فراز آرد از هر سوئی نام و گنج
ز روی و ر ناروی کرد آورد	ز صد سال بر بودنش نگذرد
شود خاک و بی بر شود رنج اوی	بدشمن بماند همه گنج اوی
نه فرزند ماند نه تخت و کلاه	نه ایوان شاهی نه گنج و سپاه
چو بنشیند آن جستن باد اوی	بگیتی نگیرد کسی یاد اوی
برین کار چون بگذرد روزگار	ازو نام نیکو بود یادگار
ز کیتی دوجیز است جاوید و بس	دگر هر چه باشد نماند بکس
سخن گفتن نغز و کردار نیک	بماند چنان تا جهانست و ریک
ز خورشید و ز آب و ز باد و خاک	نگردد تبه نام و گفتار پاک
بدینسان بود گردش روزگار	خنک مرد با شرم و پرهیزگار

۱- تمام این قسمت بسعی و اهتمام دوست فاضل و ارجمند من آقای مینوی از کتب گنج شایگان که نسخه‌ای از آن در کتابخانه مجانس موجود است استخراج شد و چون بی باری و همراهی ایشان انجام این کار از عهد من بنده خارج مینمود فرصت را مغتنم شمرده و با این وسیله تشکرات همیشگی خود را از ایشان تجدید میکنم ..



## مسیو آرتور گریستن سن

مستشرق معاصر دانمارکی نویسنده کتاب  
«گرانبهای معروف» «امپراطوری ساسانیان»  
و رساله «داستان بزرجمهر» و کتب و رساله  
های مهم دیگر درباره ایران.



فراوان سخن کرد از خواستار  
که دارد دلی شاد و بی‌ناد سزد  
نبرده است اهریمن او را ز راه  
ز راه جهاندار کیهان خدیو  
که اندر دو گیتی بدو فرهیست  
که مرد پرستنده را دشمن است  
که پاکی و شرم است پیراهنش  
همه زندگانیش آسان بود  
نکوبد در کزلی و کاستی  
روانش بر از مرگ دشمن بود  
که بهر نیام است یا بهر تیغ  
روانرا نرانند براه هوا  
که با جان روشن بود بد کنش  
کرا باشد اندازهٔ مهتران  
بهر آرزو بر توانا تر است  
که دانش بود مرد را در نهفت  
نبرد دل از راه کیهان خدیو  
که خصم روانست و دام خرد  
که دارند جان و خرد را بزیر  
کز ایشان خرد را بیاید گریست  
دو دیوند بازور و گردن فراز  
چو نمام و دو روی و ناپاک دین  
به نیکی وهم نیست بزدان شناس  
کدام است اهریمن زورمند  
ستم-کاره دیوی بود دیر ساز  
همه در فرویش باشد بسیج  
همه کدور بینند و رخساره زرد  
یکی دردمندی بود بی یرشک  
به بیند شود جان او دردمند  
همیشه بید کرده چنگال تیز  
ز مردم بر آرد بناگه خروش

چو بگشاد روشن دل شهریار  
بدو گفت فرخ کدامست مرد  
چنین گفت کانکو بود بی گناه  
بیرسیدش از کزلی و راه دیو  
بدو گفت فرمان بزدان بهیست  
در بد تری راه اهریمن است  
خنک در جهان مرد بر تر منش  
چو دانش تنش را نگهبان بود  
بمانند بسدو رادی و راستی  
هر آن چیز کو بهرهٔ تن بود  
ازین هر دو چیزی ندارد دریغ  
کسی کو بود بر خرد یادشا  
سخن مشنوی از مرد افزون منش  
بیرسید کسری که از کهتران  
چنین گفت آنکس که دانا ترست  
کدام است دانا بدو شاه گفت  
چنین گفت هر کو فرمان دیو  
کسی را نه بر خیره فرمان برد  
ده اهریمنند آن به نیروی شیر  
بدو گفت کسری که ده دیو چیست  
چنین داد پاسخ که آرز و نیاز  
دگر خشم و رشکست و ننگست و کین  
دهم آنکه از کس ندارد سیاس  
بدو گفت از این شوم ده بر گزند  
چنین داد پاسخ بکسری که آرز  
که اورا نه بینی تو خشنود هیچ  
نیاز آنکه او را ز اندوه و درد  
کزین بگذری خسرو دیو رشک  
اگر در زمانه کسی بی گزند  
دگر تنک دیوی بود بر ستیز  
دگر دیو کین است پر خشم و جوش

دژ آگاه دیوی پر آژنگ چهر  
ندانند نراند سخن با فروغ  
بریده دل از ترس کیهانخدیو  
بکوشد که پیوستگی بشکند  
نباشد خردمند و نیکی شناس  
بچشمش بدونیک هر دو یکی است  
که چون دیو بادل کند کار زار  
نه از کار کوتاه کند دست دیو  
که ای شاه با دانش و آفرین  
دل و جان دانا. بدو روشن است  
بدانش روان را همی پرورد  
که راهی دراز است پیش اندرون

سوی نیکوئیها نماینده راه  
ز هر دانشی بیگمان بگذرد  
بماند همه ساله با آبروی  
تن خوش ندیدم من از روزگار  
بر آسوده از رنج و شایسته تر  
که همواره سیری نیابد ز گنج  
که گردد از او مرد جوینده مه  
خردمند خود بر مهان بر مهست  
تن خویش را دور دارد ز رنج  
که چون جست خواهی همی دستگاه  
بود خصم روشن روان خرد  
که فرهنگ بهتر بود یا گهر  
که فرهنگ باشد ز گوهر فزون  
ز گوهر سخن گفتن آسان بود  
بفرهنگ باشد روان تندرست  
هنر های تن را ستودن ز چیست  
اگر یادگیری ز من در بدر  
از اندیشه دور است و دور از بدیست

.....  
که ای نامور مرد فرهنگ جوی  
که باید جهاندار ازو تاج و تخت

نه بخشایش آرد بکس بر نه مهر  
دگر دیو تمام کو جز دروغ  
دگر آنسخن چین دو رویه دیو  
میان دو تن جنگ و کین افکند  
دگر دیو بی دانش نا سیاس  
بنزدیک او رای و شرم اند کیست  
ز دانا بیرسید پس شهریار  
به بنده چه داده است کیهانخدیو  
چنین داد پاسخ ورا مرد دین  
ز شمشیر دیوان خرد جوشن است  
گذشته سخن یاد دارد خرد  
خرد باد جان ترا رهنمون

.....  
بدو گفت از نره کدامست شاه  
چنین داد پاسخ که راه خرد  
همان خوی نیکو که مردی بدوی  
وزین گوهران گوهری استوار  
وز ایشان امید است آهسته تر  
وزین گوهران آز دلبم برنج  
بدو گفت شاه از هنر ها چه به  
چنین داد پاسخ که دانش بهست  
که دانا نیازد به تنندی به گنج  
ز نیروی خصمش بیرسید شاه  
چنین داد پاسخ که کردار بد  
ز دانا بیرسید پس داد گهر  
چنین داد پاسخ بدو رهنمون  
که فرهنگ آرایش جان بود  
گهر بی هنر زار و خوار است و سست  
بدو گفت جانرا زدودن ز چیست  
بگویم کمون گفت من سر بسر  
خرد خود یکی خلعت ایزدی است

.....  
وزین پس بیرسید کسری ازوی  
بزرگی بکوشش بود پا به بخت

چنانند چون جفت با یکدیگر  
 تنومند و بیدار جان در نهفت  
 اگر بخت بیدار در جوشش است  
 مگر بخت نیکش بود رهنمای  
 چو خوابی که بیننده گیرد بیاد  
 اگر نیکوئی دید اگر دردوخشم

چنین داد پاسخ که بخت و هنر  
 چنان چون تن و جان که بارند و جفت  
 همه کالبد مرد را کوشش است  
 بکوشش بزرگی نیاید بجای  
 و دیگر که گیتی فسانست و باد  
 چو بیدار گردد نه بیند بچشم

کران برتر اندازه نتوان گرفت  
 که یکسرش گفست گردان سپهر  
 رسیده کلاهدش بابر سیاه  
 ز بخشش فرونی نداند زکاست  
 ستاره بگوید که چونست و چند  
 همه بهر او شور بختی بود

برسید و گفتا چه دیدی شگفت  
 چنین گفت با شاه بوزرجمهر  
 یکی مرد بینی تو با دستگاه  
 که او دست چپ را نداند ز راست  
 یکی گردش آسمان بلند  
 فلک رهنموش بسختی بود

### ۳ - دومین ظفر نامه فارسی<sup>۱</sup>

مجاوره بین بزرجمهر و استادش :

ابوزرجمهر گفت :

« از استاد خود استفادت مینمودم و او جواب میگفت : گفتم ای استاد از خدا عز و جل چه خواهم که همه نیکوئیها خواسته باشم گفت سه چیز : تندرستی و ایمنی و توانگری .

گفتم کارها بکه بسیارم . گفت با آنکس که [بکار] خویشتن شایسته باشد .  
 گفتم از که ایمن باشم . گفت از دوستی که حاسد نباشد .

گفتم چه چیز است که بهشت [بدان] سزاوار باشد . گفت علم آموختن و بجوانی بکار حق مشغول بودن .

گفتم کدام عیب است که نزدیک مردم معتبر نماید . گفت هنر خود گفتن .  
 گفتم چون دوست ناشایست پدید آید چگونه از وی بیاید برید . گفت سه چیز  
 بزیارتش کم رفتن ، از حالش ناپرسیدن و از وی حاجت ناخواستن .

گفتم کارها بکوشش بود یا بقضا . گفت کوشش قضا را سبب است ؟  
 گفتم از جوانان چه بهتر و از پیران چه نیکوتر . گفت از جوانان شرم و دلیری  
 و از پیران دانش و آهستگی .

گفتم حذر از که باید کرد تا رستگار باشم . گفت از مرد چاپلوس و خسیسی که  
 توانگر شده باشد .

۱ - قطعات منتخبه فارسی Chrestomatie Persane جلد اول از چاپ

شهر صفحه ۳ و بعد بصفحه ۱۵ و بعد همین کتاب مراجعه شود . ۲ - باشمر فردوسی :  
 بزرگی بکوشش بود یا بیخت و به بند ۵۶ پندنامهگ مراجعه شود .

گفتم سخی کیست. گفت آنکس که سخاوت کند و دلشاد شود .  
گفتم چه چیز است که مردم جویند و کسی تمام در نیافت. گفت سه چیز: نندارستی  
و شادی و دوست مخلص .

گفتم نیکوئی بهتر یا از بدی دور بودن. گفت از بدی دور بودن سر همه نیکو نیماست .  
گفتم هیچ هنر باشد که عیب شود گفت. سخاوتی که با منت بود .  
گفتم چه چیز است که دانش را بیفزاید. گفت راستی .  
گفتم چه چیز است که بردگیری نشان است. گفت عفو کردن چون قادر شود .  
گفتم چکنم که بطیب حاجت نباشد. گفت کم خوردن و کم بخواب رفتن  
و کم گفتن .

گفتم در جهان چه نیک تر است. گفت تواضع بی منت و سخاوت نه از بهر مکافات.  
گفتم در جهان چه زشت تر. گفت دو چیز: بندی از پادشاهان و بخیلی از توانگران ۱ .

### ترجمه از مروج الذهب مسعودی چاب باریه دومنارد ۲

جلد دوم صفحه ۷-۲۵۵

روزی انوشیروان حکماء را بار داد که از آراء ایشان استفادت کند . چون  
هر يك از ایشان در حضور او بجای خود قرار گرفت وی گفت مرا بحکمتی دلالت  
کنید که هم متضمن منفعت من باشد و هم عامه رعیت را سودمند آید . هر يك از  
ایشان را ئی که بنظرشان رسید بیان کردند و انوشیروان سر بزیر افکنده در گفتار  
ایشان فکر میکرد تا نوبت به بزرجمهر بختگان رسید وی گفت شهریارا من این  
حکمت را برای تو در دوازده جمله جمع خواهم کرد. گفت بگو بزرجمهر گفت :

۱ - در شهوت و رغبت و ترس و خشم و هوس از خدا بپرهیز و در هر يك  
از این امور که پیش آید چشم سوی خدا دار نه سوی مردم .

۲ - در گفتار و وفای بوعدهها و شروط و عهود و پیمانها راستی پیشه ساز .

۳ - در هر امری که پیش آید با داناتان مشورت کن .

۴ - دانشمندان و مردم شریف الاصل و مرزبانان و سپهبدان و دبیران و  
سایر درباریان هر یک را بقدر منزلتشان اکرام نما .

۵ - بر کار موبدان دقت نما و در حساب کار گزاران و عمال از روی عدالت  
تفتیش کن و نیکوکاران ایشان را پاداش و بدکارانشان را کیفر ده .

۶ - کار زندانیان را بر سر باینکه غالباً آنها را ببینی تا بفروشی بدکار را  
در بند محکم نگاهدارند و بیگناهان را رها سازند .

۷ - به امن داشتن راهها و بازارها و نرخها و تجارتها همت بر گمار .

۸ - رعیت را بر حسب گناهانشان ادب کن و ایشان را در حدود وظایفشان نگاهدار .

۹ - سلاح و جمیع آلات کارزار را آماده ساز .

۱۰ - باهل و اولاد و نزدیکان خویش اکرام کن و آنچه که ایشان را

شایسته و لازم است آماده دار .

۱ - بنده شصتم از بنده نامک مقابله شود .

۲ - بصفحه ۵۲۹ شماره ۷ مراجعه شود .

۱۱ - عیون برمرزها بر گمار تازمحدورات قبل از وقوع آنها آگاه شوی و جلو گیری کنی .

۱۲ - در کار وزیران و درباریان دقت نما و از ایشان کسانی را که نایاک و نادرست و نالایقند تبدیل کن .

انوشیروان فرمود که این سخنان را بزر نوشتند و گفت این کلمات حاوی جمیع انواع سیاستهای مملکتی است .

### دستورهای سیاسی بزرجمهر

#### نقل از سیاست نامه نظام الملك

بزرجمهر بختگان در پیش نوشیروان گفت « ولایت ملك راست و ملك ولایت باشكر داده است و مردم لشكر را بر مردم ولایت مستولی گردانیده و اگر لشكر بر ولایت ملك مهربان نباشند و بر مردم ولایت رحم و شفقت ندارند و همه در آن كوشند كه كیسه خویش پر زر کنند و غم ویرانی ولایت و درویشی رعیت نخورند و هر گاه لشكر را در ولایت زخم و بند و زندان و دست غضب و جنابت و عزل و تولیت باشد آنگاه چه فرق باشد میان ملك و ایشان كه همیشه این كار ملوك بوده است نه كار لشكر و رضا نداده اند كه لشكر را این قوت و تمكین باشد و در همه ایام تاج زرین و در كاب زرین و تخت زرین و سكه جز پادشاهان را نبود و دیگر گفت اگر ملك میخواهد كه او را بر همه ملوك فضل بود اخلاق خویش را آراسته و مهذب گرداند و خصایف خویش نیکو گرداند و از خصایف بد دور باشد. گفت کدامند گفت خصایف های بد این است :

حقد، حسد، کبر، غضب، شهوت، حرص، امل، لجاج، دروغ، بخل، خوی بد، ظلم، خودکامی، شتابزدگی، نامبایی، سبکساری. اما خصیصه های نیک: حیا، حسن خلق، حلم، عنو، تواضع، سخاوت، صلح، صبر، شکر، رحمت، علم، عقل، عدل - هر گاه که کار بندی این خصایف بترتیب همه کارها بداند سخت دادگر بود و در داشتن زبردستان و در احوال مملکت هیچ مشیری حاجت نیاید همه بدست او بر آید . »

ترجمه و نقل از مروج الذهب مسعودی چاپ مصر مجلد دوم صفحه ۲۰۹ (الحاق مترجم) کلمات ذیل به بزرجمهر منسوب است :

« در انوشیروان دو خصایف متضاد ملاحظه کردم که دیگر مثل آنرا ندیدم . روزی شاه بارعام داده بود یکی از خواص خاندان او وارد شد و شاه وزیر خود امر داد مرد ناخوانده را برانند و مدت یک سال اجازه ورود بدربار باو ندهند زیرا از مرتبه که برایش معین شده بود بمرتبه غیر خود در بارگاه تعدی و تجاوز کرده بود . در موردی دیگر راجع بامری مخفی در حضور شاه شور میکردیم . خدام او که در پشت تخت و بستر او اجتماع کرده بودند چنان با صدای بلند سخن میگفتند که باعث برهم زدن جلسه میشد .

من بشاه موضوع را تذکر دادم و اختلافیکه بین این دو حالت بود یادآوری نمودم شاه گفت متعجب نشوید زیرا اگر ما پادشاه بر رعیت هستیم خدا ما پادشاهند بر ارواح ما و در خلوت اعمالی از ما صادر میشود که با آن اعمال جز این چاره ای نداریم (ه از خدم خود ملاحظه کنیم .

نقل از کتاب « جاویدان خرد » ابوعلی مسکویه . چاپ طهران در سنه ۱۲۹۳ صفحه ۴۹ و بعد ( الحاق مترجم ) .

کلمات بزرگ مهر . بزرگمهر از حکماء مشهور است میگوید دیدم دنیا را بتغییر و زوال و اهل دنیا را در گرد مانمهای چیزی و کسی که تلف شد بامیشود و متاع دنیا را اندک و خوف و زوال آرا بسیار و زندگانی در آن ناقص و نیز دیدم که اگر دنیا بتمام يك کس را بود و بتمام مطالب و آرزوهای خود از زن و فرزند و عزت و احترام و تسلط بر دشمنان برسد و از آفات و مکر و هت در آمان باشد و در کمال فارغ بانی سالهای سال که نهایت عمر آدمی تواند بود زندگانی نماید تا وقتی که بدنش فرسوده شود و حسن و جمال از او مفارقت کند بحدسال بکشد و این مدت خود معاموم که در جنب ملک بیزوال چه باشد و بعد از او بانند زمانی جمیع آنچه جمع کرده بود متفرق گردد و بناهایی که گذاشته خراب شود و نام او از یاد رود و جیش فراموش و اندوخته او و مال کسب او فاسد و خیال و حکومت او مستقل و اموال او بهمرات خوران متصل گردد مگر تقوی و نیکوکاری که عامل آن خراب و ضایع نمیشود ذکر جمیل او در دلها باقی میماند . بر آن شدم که احتراز کنم از هر شر و بدی که باعضای و جوارح کردنی باشد و در دل گره زدن و نزدیک کردن نیکوکاری و بانندوختن آشنائی که باعث یادآوری و ذکر خیر بود بنا بر این این سخنان را که بطریق سؤال و جواب نوشته ام یادگار گذاشتم . اگر کسی گوید که کیست اولی بسعادت گوئیم آنکه گناهان او کمتر باشد اگر گویند گناهان که کمتر است گوئیم آنکه قائم تر باشد بدین خدا و دورتر از دین شیطان اگر گویند دین خدا کدام است گوئیم نیت نیک و گفتن و آکردن خوب اگر گویند چیست نیک گوئیم میان روی و گفتن خوب راستی و کردن خوب جوانمردی و درگذشتن از لغزش مردم اگر گویند این شیطان کدام است گوئیم نیت بد و گفتن و کردن بد اگر گویند چه چیز است نیت بد گوئیم افراط و تمربط و گفتن بدروغ و عمل بیخلف اگر گویند کدام است میانه روی گوئیم بیاد آوردن زوال نعمت دنیا تا باهل آن ساوگ نیکو نمایند و حق دوستان و خویشان بگزارند و نفس خود را از هوا و هوس که موجب بلاست در دنیا و سبب شقاوت در آخرت بازدارند اگر گویند افراط چیست گوئیم در گمان بودن که لذات جسمانی و حیات جسم و دولت دنیوی همیشه برقرار است و زوال و فنا ندارد و راقم این کتاب که انتخاب جاویدان خرد است میگوید که سخن این حکیم کامل که دین حق میانه رویست و دین شیطان افراط و تمربط اگر چه میانه روی در هر کار خوبست اما میتواند بود که مدعا بیشتر این باشد که در طلب و جه معیشت و کسب روزی میانه روی دین خداست نه تک و دو بسیار در آن کردن و شب و روز خود را بتعب انداختن چنانکه ....

اگر گوید راست گوئی کدام است گوئیم قائم بودن براه راست و قبول نمودن نفس آنرا بجدی که فریب نتواند داد نفس او را تا از راه به بیجا نرود اگر گوید عاقبت چیست گوئیم آنکه نظر کننده تراست بعاقبت ودانانز بدشمنان ومحکم تر درنگاهداشتن خود از آزار ایشان اگر گوید عاقبت چیست گوئیم فنای حیات حسی و زائل گشتن لذات بدنی اگر گوید آندشمنان چه چیز اند و چه اند گوئیم طایم و آرزوها، یککه گماشته اند بآدمی و آن نه است اول حرص دوم فاقه سوم غضب چهارم حسد پنجم حمیت جاهلیه ششم شهوت هفتم کینه هشتم خواب گران نهم ریا اگر گوید کدامی از اینها قوی تر و صاحبش از سلامت دورتر گوئیم حرص را غضبش سخت تر و از خرسندی دورتر فاقه را آندوه قویتر و به بیماری دل نزدیکتر غضب را حکومت پر جور تر و حسد را نیت بدتر و گمانش غلط تر حمیت را بد خوئی بیشتر و بر جنگ فیروز تر شهوت را ستیزه سخت تر و بقهر و غلبه غالب تر کینه را آفر وختن شاه باندتر و بخشایش کمتر و تندی قویتر خواب گران را کاهلی سخت تر و کم فهم بودن صاحبش محکمتر ریا را آفرینش شدید تر پنهان کردنش لایق تر اگر گوید مضرت این خصلتها چیست که اینها را دشمن گفته اند گوئیم آنکه بر صاحب این خصلتها پوشیده میشود نیکو کاری و بد کاری حقیقی و فراموش میگردد آن قوتها که خدای تعالی بجهت غلبه کردن این آرزوها داده اگر گوید این قوتها کدام است گوئیم عقل و علم و عفت و صبر و امید و دین و نصیحت اگر گوید کار این قوتها چیست گوئیم کار عقل خلاص بودن از محنت کاری که عاقبت ندارد و یاد کردن فنای دنیا و نزدیک داشتن اجل و نگاهداشتن نفس از خواری و مذلت. کار علم روشن کردن حق و تمیز کردن امر باقی از امر فانی و پرهیز کردن از تصدیق بلا تصور و آموختن آنچه ممکن بود. کار عفت بازداشتن نفس از شهوتهای هلاک کننده و ترغیب نمودن نفس بعادات نیکو و صفتهای پسندیده. کار امید گمان نیکو داشتن باموری که میسر باشد تا برسد نفس بغایت جرات. کار صبر رضا داشتن آنچه حاضر است و شناختن تعب و مضرتی که در شره و خوفی که در اسراف است و متألم نبودن از آنچه فوت شده و ثبات و رزیدن بامری که بآن توان رسید و صیانت نمودن آن امری که بآن توان رسید و صیانت نمودن آن امری که به بتاعی فروخته شود. کار دین آرام دادن نفس راست و معترف نمودن او را که هر نیک و بد را پاداش خواهد بود. کار نصیحت بیدار کردن نفس و بازداشتن او از بیروی هواها و آرزوهای هلاکت کننده و آگاهانیدن او را از ارتکاب امر بی حزم و احتیاط که از ملامت و سرزنش و شتاب زدگی و بی تدبیری خلاص نباشد لکن هر یک از این قوتها آفتی است که بزبان میآورد آنرا مثل آنکه آفت علم خود بستندی است و آفت عتل راه بی تدبیری و علم را بی تکراری و عفت را بدنبیتی و صبر را تنگ خوئی و دین را فسق و فجور و نصیحت را غرض و همچنین صفتهای دیگری را نیز آفتهاست مثل بزرگی و جلالت قدر را یاغی گری ولی نعمت و حلم را کینه و قناعت را کم مقداری مال و امانت را خیانت و بخشش را اسراف و استقامت را عاجزی و رحم را جزع و تواضع را تندى و ملاطفت را ممل شدن و صحبت دوستان

را ریا و زهد و ورع را دوستی و مدح و ثنا و حسن طلب را حسد و حیارا نادانی اگر گوید که از اخلاق کدامی گرامی تر است گوئیم تواضع و نرم سخنی اگر گوید که از عبادتها کدام پسندیده تر است گوئیم وقار و تمکین و محبت با مردمان اگر گوید از یاری دهندهها کدامین را فائده آن حاضر تر است گوئیم زهد و ترك دنیا را اگر گوید از ادب و عفت و طبیعت کدامین نگاهدارنده است مردم را از بلا گوئیم ادب مستازم زیادتی عفت است و طبیعت معدن و نگاهدارنده هر دو پس هر کدام را که فائده بزرگتر است نگاهدارنده تر است. اگر گوید آنچه مردم برسد بقضای الهی است یا بکسب گوئیم قضای خدا مانند جان و کسب مردم مثل بدنست چنانکه جان بی بدن مصدر اثر نیست و بدن بی جان منشأ کاری نه قضا بی کسب بوجود نیاید و کسب بی قضا بصادور نمیوندد و اگر گوید چیزی خیر است دنیا مانند تر گوئیم خوابهای مردم که در آن واقعا بینند اگر گوید کدام کس است که سزاوار باشد از ورشك بردن گوئیم پادشاه صالح اگر گوید کدام کس بدبخت تر است گوئیم مفلس طالح اگر گوید کیست که او را از همه دشمن تر باید داشت | گوئیم | فنیه فاسق اگر گوید کدام کس را اندوه از همه کمتر است گوئیم آنکه خرسند تر است بدادۀ الهی اگر گوید که خرسند تر است گوئیم آنکه غفات او از ذکر خدا کمتر است و آگهیش از فزای دنیا بیشتر اگر گوید کدام کس را امانت از همه زیادتر است | گوئیم | آنکه عقیف تر است اگر گوید که عقیف تر است گوئیم هر که را حیا بیشتر است اگر گوید حیای که بیشتر است گوئیم آنکه را مذمت ببیشرمی کارگر تر است از مذمت بمفلسی اگر گوید کیست سزاوار تر بحسن اهل گوئیم آنکه ساعی تر است بکاری که نفمش دینی و دنیوی بود و باستقامتش در آن کار توفیق هم رفیق باشد اگر گوید کیست قانع تر و میانه رو تر گوئیم آنکه حیای او زیادتی کند بر شهوت و دوستیش بر حسد و ترسش بر بغض و کینه و حامش بر غضب و رضایش بر حاجت و حق بر اجابت اگر گوید کیست سزاوارتر بمدح گوئیم آنکه امر کننده تر است .

نقل از جاویدان خرد صفحه ۱۱۶ و بعد (الحاق مترجم).

ایضاً من حکماء الفرس یسمى **برزویه الحکیم** گفت هر چیزی راسمی است که از آن سبب موجود گشته پس هر چیزی را باید از سبب جست و جوی نمود سبب خوش زندگی و طب عیش مداراست و سبب مدارا عتل و سبب زیادتی نعمت شکر سبب زوال نعمت کفران سبب پوشیده ماندن سر پنهان داشتن اسرار دیگران سبب عنت پوشیدن چشم از نامحرم سبب زینت ادب سبب حصول مطاب طلب سبب فسق خاوت سبب کینه تند خوئی و حلدت سبب محبت هدیت سبب دوستی گشاده روئی سبب جدائی عتاب سبب بیچیزی اسراف سبب بغض تخلف وعده سبب بلا جدال در گفتگو سبب مذلت طمع سبب عزت قناعت سبب محمذت قناعت سبب نجات راستی سبب حصول مراد نرمی سبب حرمان از سعادت کاهلی سبب غدر حب دنیا است سبب بزرگی تواضع ترك تکبر سبب تمام خوبی عقل.

ایضا بر زویرة الحکیم گفت عادت کن بر استگوئی تا این از تکذیب باشی. بآنچه گوئی با وفا باش تا اعتماد را شائی. شکر کن به نعمت تا شایسته زیادتى کردى. رحیم باش به محنت کشان تا بیلاى محنت گرفتار نشوی. کوتاهی مکن در تفتیش مجرمان که مبادا بیگناهی گرفتار گردد تا بیگناهی که نکرده گرفتار نگردی. خوشحال شواز نعمت و دولت مردم تا این از حسد باشی و با حیا باش تا نزد عقلا ناپسند نگردی که نا پسندی عقلا سخت تر است از خوف سلاطین. نکوئی ورز بر مردم بقدر بودن در دنیا و آخرت بطریقی که هیچیک از این دو ابر و ضایع نگردد پس اگر غایت هر دو دشوار بود آنرا که بودن در آن دشوار پاینده تر است اختیار کن. گفت بدانکه دروغ سر همه گناهان و اساس نهنده آنست. دروغگو بجهت آنکه با زر و نسی رسد دروغی گویند و بسو کنند غلاظ شداد آنرا موکد نماید تا دروغش پوشیده ماند و ثانى الحال بکسی که دروغ را فاش کند بانکار پیش آید و بعد از آن بجدال و خصومت رساند پس دروغگو مکابره با حق می کند و محاصمه بیاطل مینماید و کدام گناه عظیم تر از این است و گفت باید دانست که کسی را توبه بدوزخ نمیرد و اصرار گناه بخشیت پس توبه کردن و از کبایر محنت بودن و صغایر را حقیر نداشتن از ضروریات است. گفت مردم دو طبقه اند طبقه محتاج بتجربه طبقه غیر محتاج. طبقه اول نیکوکاری که میان بدکاران و بدکاری که میان نیکوان بود چه ممکن است که نیکوکار بصحبت بدان بدکار شود و بدکار بمخالطت نیکوان نیک پس بتجربه محتاج اند. طبقه دوم نیکی که میان نیکان بود و بدی که یار بدان باشد و هر يك هم بجهت طبیعت و هم بواسطه معاشرت احتیاج بامتحان ندارد. گفت حذر و پرهیز کنید دشمنی عیال و فرزندان و دوستان و ضعیفانرا و بغض با ایشان پیش میآید که اگر از بلائی خلاص گردید مبادا بیلائی دیگر گرفتار آید که نجات از آن میسر نباشد. گفت احترام نما بزرگتر را و نرمی کن با فروتر و نیک معامله باش با همسر چه نیک معاملگی با همسران گواه است که احترام قوی تر از زبانی (زبونی) : با معنای این عبارات متناسب تر است - میکده) نیست و نرمی با فروتر بجهت اخذ و جری نه - پنج کس بسبب تقصیر در پنج چیز پشیمانند اول آنکه در کار ضروری اهمال کنند تا وقتش برود دوم کسی که از دوستی برد تا بیلائی مبتلا گردد سیم مردیکه در دفع دشمن بی تدبیری کند تا بر خودش مسلط شود چهارم شخصی که زن موافق را از دست دهد و به سایطه گرفتار شود پنجم آنکه بیگناه دلبر باشد و مرگش رسد. چند چیز بی چند چیز تمام نیست عقل بی ورع سخت گیری بی سنگدلی حسن بی نهک حسب بی ادب. فراغت بی قناعت و صحبت بی امنیت توانگری بی سخاوت مروت بی تواضع جدوجهد بی توفیق. چند چیز تابع چند چیز است مروت عقل را رای و تدبیر تجربه را قرابت محبت را عمل قدر ترا اتفاق و جمعیت مردم مال را. چند چیز از چند کس یافته نمی شود آزاد بودن حریص

پسنیدیده بودن فجور مسرور بودن غضوب حسود بودن کریم توانگر بودن صاحب شره غمگین بودن صاحب برادران. چند چیز از چند کس پسنیدیده نیست نصرت طلبیدن از عاجز و استعانت نمودن از کاهل و نرمی توقع داشتن از جبارا.

## بیانات بزرجمهر در چهارمین بزم خسروانوشیروان

### بر طبق روایت فردوسی

بود نا پسنیدیده کردگار	نیاید که اندیشه شهریار
بیاداش نیکی بجوید بهشت	زیزدان شناسدهمی خوب وزشت
همیشه جهانرا بدو آبروی	زبان راستگوی و دل آزر مجوی
سبک ناید اندر دل انجمن	هر آنکس که باشد ورا رابزن
کهانرا بکه دارد و مه بهمه	سخنگوی و روشن دل و داد ده
نیاید که یابد ز جانی شکست	کسی کو بود شاه را زبردست
که دانا بود نزد او ارجمند	بدانکه شود تاج خسرو بلند
سر تخت خود زیر پای آورد	بنادان اگر هیچ رای آورد
بنادانی اندر ستیزد همی	که نادان زدانش گریزد همی
بزهر آژدن کام بد خواه را	نگه داشتن کار در گاه را
بماند جهاندار با فرهی	چو دارد ز هر دانشی آگهی
که آید مگر شاه رازان گزند	نیاید که خسبید کسی دردمند
کجا بدنزاد است و بد گوهر است	کسی کاو بیاد آفره درخور است
بی آزار تا زو نگردد ستوه	کند شاه دور از میان گروه
گنه کار اگر مردم بیگناه	هر آنکس که باشد بزندان شاه
بزند اندرون این چنین کردیاد	بفرمان یزدان بیاید گشاد
بپردخت باید ازو روی بوم	و گرید کنش باشد و شوخ و شوم
نباهی سوی خان مردم برد	که تا روز و ازون براونگذرد
بود در جهان تا بود شاه شاد	جهاندار باید که از کین و داد
بتیغ از بد دبو شستن جهان	بود کار او آشکار و نهان
بر آساید از درد فریاد خواه	چو خسرو بفرهنگ دارد سپاه
بدانندیش را دل بر آید ز جای	چو آژیر باشی ز دشمن برای
بر آزی بهنگام پیش از نبرد	همه رخنه پادشاهی بمرد
نکوهش بود نیز بر تاج و گاه	ز چیزیکه گردد نکوهیده شاه
خرد را بر آن کار کردن گوا	از او دور گشتن برغم هوا
چو در آب دیدن بود چهر خویش	فزودن بفرزند بر مهر خویش

۱ - درصفتحات ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۹۲ جاویدان خرد چاپ طهران که مرجم

این بنده است قسمتهای پر معنا و قابل توجهی منتسب به بوزرجمهر می باشد که از نقل آنها خود داری شد و علاقمندان بآن میتوانند باصل کتاب رجوع فرمایند.

مجو چاره جز جانش افروختن  
نباید که یاد آورد رنج خویش  
دل شاهزاده نباید شکست  
برو تنگ داری ز بن دستگاه  
خوی باشد از بوستان بگسلس  
ازو باغ شاهی بر آهو شود  
نباید که دارد بدگوی گوش  
بخون جز بفرمان یزدان متاز  
تیاهی بدبیم شاهی رسد  
چو بدگویاز داد فرمان مکن  
ز کزی دل خویش پیراستن  
نزبید که دیو آورد کاستی ...

ز فرهنگ و از دانش آموختن  
کشادن بر او بر در کنج خویش  
هر آنکه که باز دهنه بیداد دست  
بآزم باز آیش باز راه  
و گر دشمنی یابی اندر دلش  
و گر دیر ماند به بیرو شود  
چو باشد جهانجوی را فروهوش  
چو بر بدگوش دست گردد دراز  
ز دستور بدگوهر و جفت بد  
بباید شنیدن ز نادان سخن  
همه راستی باید آراستن  
ز شاه جهاندار جز راستی

نقل از جوامع الحکایات؛ لوا مع الروایات بحمد عوفی (نسخه خطی) (الحاق مترجم)  
باب ۱۸ از قسمت دوم در فضیلت سکوت و نطق .

بوزرجههر را گفتند چه چیز هست که خدای تنالی به بنده دهد که هیچ به از  
آن نباشد گفت خود طبعی (کذا فی الاصل) گفتند اگر نباشد گفت آدمی که آموخته  
باشد و در تعامیم آن سعی برده. گفتند اگر نباشد گفت خوی خوش کند و با مردمان  
مواسات نماید و دوست و دشمن را بدان نگاه دارد. گفتند اگر نباشد گفت خاموشی که سایر  
سایر عیوب است. گفتند اگر نباشد گفت مرگ که او را از پشت زمین بردارد زیرا  
که هر کس بدین خصال حمیده و حجال پسندیده آراسته نباشد موت او بر حیات  
او راجح بود .

نقل از تاریخ بیهقی چاپ طهران صفحه ۳۳۸ و بعد (الحاق مترجم)

**حکایات** چنان خواندم که چون بوزرجههر حکیم از دین کبر کان دست برداشت  
که دینی با خلل بوده است و دین عیسی پیغامبر علیه السلام گرفت و برادران را وصیت  
کرد که در کتب خوانده ام که آخر الزمان پیغامبری خواهد آمد نام او محمد صلی الله  
علیه وآله و سلم اگر روزگار یابم نخست کسی باشم که بدو بگروم و اگر  
نیابم امید وارم که حشر مارا با امت او کنند شما فرزندان خود را وصیت کنید تا  
بهشت یابید. این خبر بکسری نوشیروان بردند کسری بهامل خود نامه نسبت که در ساعت  
چون این نامه بخوانی بوزرجههر را باینند گران و غل بدرگاه عالی فرست. عامل بفرمان  
اورا بفرستاد و خیر در یارس افتاد که باز داشته را فردا بخوانند بر دحکما و علما  
زردیک وی میامدند و می گفتند که ما را از علم خویش بهره دادی و هیچ چیز در بیغ  
نداشتی تا دانا شدیم ستاره روشن ما بودی که مارا راه راست نمودی و آب خوش  
ما بودی که سیراب از او شدیم و مرغزار پر میوه ما بودی که از تو میوه گونه  
گونه یافتیم پادشاه بر تو خشم گرفت و ترا می برند و تو نیز از آن حکیمان نیستی  
که از راه راست باز گردی ما را یاد گاری ده از علم خویش گفت وصیت کنم شما

را که خدای عز ذکروه را بیگانگی شناسید و ویرا طاعت دارید و بدانید که کردار زشت و نیکوی شما را بیند و آنچه در دل دارید میداند و زندگانی شما بفرمان اوست و چون کرانه شوید بازگشت بدوست و حشر و قیامت خواهد بود و سوال و جواب و عقاب و نیکویی کنید و گوئید ثواب ... که خدای عزوجل شما را که آفرید برای نیکی آفرید و زینهار تا بدی نکنید و از بدان دور باشید که بدکننده را زندگانی کوتاه باشد و یارسا باشید و چشم و گوش و دست و فرج از حرام و مال مردمان دور دارید و بدانید که مرگ خانه زندگانیست اگر چه بسیار زبید انجام می باید رفت و لباس شرم بپوشید که لباس ابراز است و راست گفتن بیشه بگیرید که روی را روشن دارد و مردمان راست گویان را دوست دارند و راست گوی هلاک نشود و از دروغ گفتن دور باشید که دروغ زن از چه گواهی راست دهد نپذیرند و حسدکاهش تن است و حاسد را هرگز آسایش نباشد که با تقدیر خدای تعالی دایم بجنک باشد و اجل نآمده مردمرا حسد بکشد و حریص را راحت نیست زیرا که وی چیزی طلبد که شاید وی را ننهاده اند و دور باشید از زنان که نعمت پاکبستانند و خانها و بران کنند و هر که خواهد که زنش یارسا ماند گردد دیگران نگردد و مردمان را عیب مکنید که هیچکس بی عیب نیست هر که از عیب خود نایبنا باشد نادان تر مردمان باشد و خوی نیکو بزرگتر عطاهای خدای است عزوجل و ازخوی بد دور باشید که آن بندگراست بر دل و بر پای و همیشه بد خو در رنج بزرگ باشد و مردمان ازوی برنج و نیکو خورا هم این جهان و هم آن جهان بود و درهر دو جهان ستوده است و هر که از شما بزرگتر باشد ویرا بزرگتر دارید و حرمت وی نگاه دارید و از او گردن مکشید و همه بر امید اعتماد مکنید چنانکه دست از کار کردن بکشید و کسانیکه شهرها و دیهها و بناها و کاریرها ساختند و غم این جهان بخوردند و آنهمه بگذاشتند و برفتند و آنچه چیزها مدروس شد اینکه گفتم بسنده باشد و چنین دانم که دبدار باقیامت افتاد. چون بزرجمهر را بمیدان کسری رسانیدند فرمود که همهچنان با بندو غل پیش ما آرید چون پیش آوردند کسری گفت ای بزرجمهر چه ماند از کبرامات و مراتب که آنرا نه از حسن رای ما بیافتی و بدرجه وزارت رسیدی و تدبیر ملک ما بر تو بود از دین یادران خود چرا دست باز داشتی و حکیم روزگاری بمردمان چرا نمودی که این پادشاه و لشکر و رعیت براه راست نیستند غرض تو آن بود تا ملک بر من بشورانی و خاص و عام را بر من بیرون آری ترا بکشتنی کشم که هیچ گناه کار را نکشته اند که ترا گناهی است بزرگ والا توبه کنی و بدین اجداد و آباء خویش باز آئی تا عفو یابی که دروغ باشد چون توحکیمی کشتن و دیگری چون تو نیست گفت زندگانی ملک عادل دراز باد مرا مردمان حکیم و دانا و خرمدند روزگار می گویند پس چون من از تاریکی کفر بروشنائی آمدم بتاریکی باز روم که نادان بیخورد باشم. کسری که گفت بفرمایم تا سگردنت بزنند بزرجمهر گفت داوری که پیش وی خواهم رفت عادل است و گواه نخواهد و مکافات کنند و رحمت خویش از تو دور کند. کسری چنان در خشم شد که بهیچوقت نشده بود گفت

ویرا باز دارید تا بفرمایم که چه باید کرد. ویرا باز داشتند چون خشم کسری بنشست گفت دروغ باشد تباہ کردن این، فرمود تا ویرا در خانه کردند سخت تاریک چون کوری و بآهن گران ویرا بستند و صوفی سخت درشت دوری پوشانیدند و هر روز دو قرص جو و یک کف نمک و سبوی آب اورا وظیفه کردند و مشرفان گماشت که انقباس وی را میشمردند و بدو میرسانیدند دو سال بر این جمله بماند روزی سخن وی نشنودند پیش کسری بگفتند کسری تنگدل شده فرمود زندان بزرجمهر بگشادند و خواص قوم اورا نزدیک وی آوردند تا با وی سخن گویند مگر وی جواب دهد ویرا بروشنائی آوردند یافتندش بتن قوی و کونه بر جای گفتند ای حکیم ترا پشمینه سطر و بند گران و جانی تنگ و تاریک می بینیم چگونه است که گونه بر جای است و تن قوی تر است سبب چیست بزرجمهر گفت که برای خود گوارشی ساخته ام از شش چیز هر روز از آن لختی می خورم تا بدین بمانده ام گفتند ای حکیم اگر بینی آن معجون ما را بیاموز تا اگر کسی از ما را ویران ما را کاری افتد و چنین حالی پیش آید آنرا پیش داشته اید گفت نخست تقه درست کردم که هر چه ایزد عزذکره تقدیر کرده است باشد. دیگر بقضاء او راضی ام. سوم پیراهن صبر پوشیده ام که محنت را هیچ چیزی چون صبر نیست. چهارم اگر صبر نکنم باری سودا و نا شکیبائی را بخود راه ندهم. پنجم آنکه اندیشم که مخلوقی را چون من کار ازین بترهست شکر کنم ششم آنکه از خداوند سبحانه و تعالی نوید نیستم که ساعت تاساعت فرج دهد. آنچه رفت و گشت با کسری گفتند با خویشان گفت چنین حکیمی را چون توان کشت و آخر بفرمود تا اورا کشتند و مثله کردند و وی بیهشت رفت و کسری بدوزخ.

نقل از جوامع الحکایات و لوامع الروایات محمد عوفی (نسخه خطی) (الحاق مترجم)  
در باب ۲۱ از قسمت دوم در کتمان سر و فواید آن:

**حکایت** آورده اند که نوشروان را خصمی بود از مالوک روزگار که بقوت و شوکت از او زیاده تر بود و انوشروان را امکان دفع آن نبود و آن پادشاه دختر نوشیروان را خطبه میکرد و می خواست که بسبب آن قوانین خصومت منقطع شود و رسم مالوک عجم چنان بود که دختر بدشمن ندادندی و گفتندی از دشمن بجز دشمنی نباید پس نوشیروان با بوزرجمهر... گفت صواب آنستکه پادشاه دختری بیگانه را که هنوز شیر-خواره بود بجرم خویش در آورد و پیرورد چنانکه کس نداند که او فرزند تو نیست. پس انوشروان این را به پسندید روزی بشکار رفته بود در اتنای راه بخانه کردن گذر کرد کردی را دید که اورا دختری متولد شده بود نوشیروان آن دختر را از وی بستد و اورا مال بسیار داد و بیوشیده داشتن آن وصیت کرد و دختر را در حرم خود آورد و چون فرزند خودش می پرورد و کس ندانست له وی دختر او نیست جز بزرجمهر و نوشروان و جمله بزرگان از زنان بخدمت او میرفتند. بوزرجمهر دختری داشت عظیم عاقل و زیرک و خردمند گاه گاه بخدمت آن دختر رفتی و آن دختر عظیم بد خوی بود و دختر بوزرجمهر را برنجانبیدی روزی دختر بوزرجمهر پیش پدر آمد و از آن دختر گله بسیار کرد بوزرجمهر گفت او دختر پادشاه نیست که کرد بیچه

بیابانست و بدین سبب نیکو خلق نیست که بیابانرا خلق نیکو نبوده دختر چون این سخن از پدر بشنید روزی پیش دختر نشسته بود و با یکدیگر بازی میکردند دختر کرد مر دختر بوزرجمهر را برنجانبید دختر بوزرجمهر گفت ای کرد بیچه نا اهل مرا چند رنجه داری تو دختر شاه تستی دختر کرد بیابانی هستی دختر چون این بشنید پیش نوشروان رفت و از دختر وزیر گله کرد نوشروان دانست که آن سر بوزرجمهر با دختر گفته است بغایت برنجید و جهمی ساخت و دوبدانا جمع کرد و بوزرجمهر را حاضر گردانید و گفت ای بوزرجمهر هر کس که سر پادشاه فاش کند سزای او چه بود بوزرجمهر گفت کشتن و بردار کردن تا دیگران را عبرت بود بس نوشروان بفرمود تا کلاه از سر او بر گرفته و کمر از میان او بگشادند و او را بر دار کردند پس دخترش را بیاوردند و برهنه کردند و او همچنان می دوید از میان مردمان و خود را هیچ نمی پوشید چندانکه بزیر دار رسید خود را بیوشید و چشم بر هم نهاد نوشروان گفت شاید که حکمتی بود او را پیش خواند و... گفت زیرا که این همه مردم نبودند و پدر من مردم بود که اگر اینها مردم بودندی نگذاشتندی تا او را بردار کردی. نوشروان را بیمانی آورد و از عقل آن دختر عجب داشت و او را در نکاح خودش آورد و بفرمود تا بوزرجمهر را از دار فرو گرفته و بر بازوی او تویذی یافتند بر آنجا نوشته که اگر قضا و قدر حق است غدر باطل است و اگر غدر و فریب در آدمی سرشته است بر هر کس اعتماد کردن خطاست و اگر مرگ حق است دل بر جهان نهادن عین حماقت است. نوشروان بر وفات او بسیار تأسف خورد و روزگاری در آن حسرت بود و چون وی حکیمی نیافت و آن حکیم عاقل سر درافشای سر کرد ..

نقل از نسخه خطی زبدة التواریخ تالیف ابوالقاسم کاشی ( تالیف قبل از ۷۱۷ هجری ) الحاق مترجم .

..... بیوسته دربارگاه او ( کسری نوشین روان ) چهار کرسی زرین نهاده بودی یکی برای بزرجمهر دوم برای قیصر روم سوم برای ملک ترک قیچاق چهارم برای ملک عرب .

هنگامی سیف ذوالیزن از کسری برای استخلاص کردن یمن از حیشه استمداد کرده بود کسری « با بزرگان درکار او و لشکر فرستادن مشورت کرد موبد موبدان و بزرجمهر گفتند ای شاه او را بردرگاه توحقی است که زوی بسوی تو آورده است بامید وعده ای که پدرش را داده ای و پدرش بر درگاه تو وفات یافت دل شکسته او را جبر کردن و مساعدت او فرمودن احسانی بموقع است . بزرجمهر گفت در زندان مردم مجرم گناهکار بسیارند سیاهی و دل او را گرایشان از اجسب اطلاق دهند و با او بفرستند بجای خود باشد چه اگر ظفر یابند در مملکت شاه بیفزایند و اگر هلاک شوند بگناه خود رسیده باشند . کسری را این رای پسندیده افتاد . »

### نقل از مسعودی

عبارات ذیل به بزرجمهر ( بختگان ) بسر بختک که یکی از حکماء مهم ایران می باشد منسوب است:

گفته است خوبترین چیزها را هر جا یافتیم کسب نمودم حتی از سگ و  
گر به و خوک و کلاغ. پرسیدند از سگ چه آموختی گفت: وفاداری و صیانتی که در دفاع  
از صاحبش ابراز می‌دارد. گفتند از کلاغ چه آموختی گفت: حزم و احتیاط بی‌نهایت را.  
گفتند از خوک چه آموختی گفت: عجله و شتابی را که در تهیه‌ها بحتاجش دارد است.  
گفتند از گر به چه یاد گرفتی گفت: لحن نوازنده و رفتار فریبنده اش را در موقعی که  
برای اکتساب چیزی بکار می‌برد --

خاتمه

---

مطبعة مهر















